

## فصل پنجم

## لنین دعوت به قیام می کند

علاوه بر کارخانه ها و سربازخانه ها و روستا ها و جبهه و شوراها، انقلاب آزمایشگاه دیگری هم داشت، و آن مغز لنین بود. لنین که به اختفاء رانده شده بود، ناچار شد صد و یازده روز- از ششم ژوئیه تا بیست و پنجم اکتبر- ملاقات های خود را حتی با اعضای کمیته ی مرکزی به حداقل کاهش دهد. او که از ارتباط مستقیم با توده ها و تماس با سازمان ها محروم مانده بود، توانست با جدیت بیشتری افکار خود را بر مسائل بنیادی انقلاب متمرکز کند و این مسائل را- بنا بر خط مشی شخصی و اقتضای طبیعت خویش- در مسائل کلیدی مارکسیزم خلاصه نماید.

استدلال اصلی دمکرات ها، حتی چپ گراترین عناصرشان، در مخالفت با تصرف قدرت آن بود که زحمت کشان از اداره ی دستگاه دولت عاجزند. عناصر فرصت طلب حتی در صفوف حزب بلشویک هم همین نگرانی را ابراز

می کردند. "دستگاه دولت!" به خرده بورژوا جماعت از اوان کودکی می آموزند که این اصل مقدس را، که ورای خلق و فراتر از طبقات قرار داده می شود، هم چون بت بپرستند. نهادهای قدر قدرت دولت که در آن ها مسائل جنگ و صلح حل و فصل می شوند، امتیازهای تجاری صدور می یابند، تازیانه ی مالیات ها بر گرده ی مردم فرود می آید، همان جا که تنبیه می کنند و گهگاه نیز می بخشایند، آن جا که ازدواج ها و تولدها را قانونی می کنند و همان جا که مرگ هم برای آن که به رسمیت شناخته شود باید مؤدبانه در صف بایستد. باری این نهادها در دل هر تحصیلکرده ی کوتاه فکر همان حرمتی را برمی انگیزند که در دل پدر یا عمومی دکان دار و یا کشاورز مرفه الحال او می افکنند. دستگاه دولت! هنگامی که اقبال شخصی و یا فشار شرایط موجود خرده بورژوا را به وزارت می رساند، او- که فرق نمی کند نامش کرنسکی باشد یا لاوال و مک دونالد و هیلفردینگ- در مخیله ی خویش نه تنها کلاه از سر برمی گیرد بلکه کفش های خود را هم از پا می کند و آن گاه با جوراب های تمیز پاورچین پاورچین به درون معبد بت ها گام می گذارد. او چنین ارفاق سخاوتمندانه ای را فقط با عبودیت فروتنانه در برابر "دستگاه دولت" می تواند جبران کند. روشن فکرهای رادیکال روس که حتی در دوره ی انقلاب هرگز جرئت نکرده بودند به مسندهای قدرت بخزند مگر در قفای ملاک های معنون و سرمایه دارهای بزرگ شهر، با ترس و خشم به بلشویک ها خیره شدند. این تهییج گران خیابانی و این عوام فریب ها را باش که گمان می کنند می توانند دستگاه دولت را اداره کنند!

پس از آن که شورا، به رغم عجز بزدلانه ی دموکراسی رسمی، توانست در مبارزه بر علیه کورنیلوف انقلاب را از خطر برهاند، لنین چنین نوشت: "باشد

که بی ایمان ها از این درس سرمشق بگیرند. ننگ بر کسانی باد که می گویند: "ما دستگاهی نداریم که آن را جانشین دستگاه قدیم کنیم، و دستگاه قدیم هم ناگزیر از بورژوازی دفاع می کند." ننگ بر آنان باد چون ما چنین دستگاهی داریم. و آن شورا است. از ابتکار و استقلال توده ها نترسید. به سازمان های انقلابی توده ها اعتماد کنید، و آن گاه در همه ی شنون حیات دولت همان قدرت و فخامت و اراده ی شکست ناپذیری را که کارگران و دهقانان در مبارزه ی یک پارچه ی و پرشور خود بر علیه کورنیلوفیزم نشان دادند، به چشم خود خواهید دید."

لنین در نخستین ماه های زندگی مخفی خود کتاب دولت و انقلاب را به رشته ی تحریر درآورد. او دست مایه ی اصلی این کتاب را در خارج در طی سال های جنگ جمع آوری کرده بود. لنین با همان دقت موشکافانه ای که در تعلیل مسائل عملی روز به روز می داد، در این اثر به بررسی مسائل نظری دولت پرداخته است. از او جز این ساخته نیست: در نظر او تئوری به واقع راهنمای عمل است. لنین در این اثر لحظه ای در صدد بر نیامده که سخنی تازه به نظریات سیاسی بیفزاید. برعکس، او در ارائه ی اثر خود تواضعی فوق العاده به خرج داده و بر این نکته تأکید کرده که در مقام یک پیرو سرسپرده سخن می گوید. او می گوید که وظیفه اش عبارت است از "احیاء آموزش های اصیل مارکسیزم در باب دولت."

این کتاب با نقل قول های دستچین شده و تفسیرهای مفصل جدلی اش، ممکن است فاضل نمایانه به نظر رسد. البته فقط در نظر فاضل نمایانه که قادر نیستند در پس تحلیل های متون، ضربان قدرتمند ذهن و اراده را ببینند. لنین صرفاً از طریق بازسازی نظریه ی طبقاتی دولت براساس یک بنیاد تازه

و پیش رفته تر تاریخی، به عقاید مارکس محتوای مشخص جدیدی می دهد و از این راه به این عقاید مفهوم تازه ای می بخشد. اما اهمیت بی اندازه ی این اثر در باب دولت بیش از هر چیز دیگر از آن جاست که مدخل علمی بزرگ ترین انقلاب تاریخ را تشکیل می داد. این "مفسر" مارکس حزب خود را برای فتح انقلابی یک ششم از سطح مسکون کره ی زمین آماده می ساخت.

اگر دولت به سادگی می توانست خود را با مقتضیات رژیم تاریخی جدید وفق بدهد، انقلاب ها هرگز رخ نمی دادند. اما حقیقت آن است که خود بورژوازی هم هرگز به قدرت نرسیده است مگر از راه انقلاب. حال نوبت کارگران است. در خصوص این مسأله نیز لنین اهمیت مارکسیزم را به مثابه ی حربه ی نظری انقلاب پرولتری زنده کرد.

می گویند که کارگران نمی توانند دستگاه دولت را اداره کنند؟ اما لنین به ما می آموزد که مسأله بر سر تصرف دستگاه قدیم و استفاده از آن دستگاه در راه آرمان های جدید نیست: چنین خیالی هم ارتجاعی است و هم ناکجاآبادی. ماهیت شخصیت های دستگاه قدیم. آموزش آن ها و روابط متقابلشان همه با وظیفه ی تاریخی طبقه ی کارگر در تضادند. پس از تصرف قدرت وظیفه ی ما بازآموزی دستگاه قدیم نیست، بلکه داغان کردن و خرد کردن آن دستگاه است. آن گاه چه چیزی را به جایش بگذاریم؟ شوراها را. شوراها، این رهبران توده های انقلابی و ابزار آموزشی آنان، اینک باید به ارگان های نظام تازه ی دولت تبدیل شوند.

در گرداب انقلاب این اثر خوانندگان معدودی می یابد؛ و در واقع پس از تصرف قدرت منتشر می شود. لنین پیش از هر چیز برای اطمینان شخصی

خود و برای آینده به تفحص در مسأله ی دولت پرداخته است. حفظ تداوم عقاید از مشغله های دائمی او بود. در ماه ژوئیه به کامنف می نویسد: "بین خودمان باشد. اگر کلکم را کنند، از شما خواهشمندم کتابچه ی کوچک مرا موسوم به مارکسیزم در باب دولت، که فعلاً در استکهلم گیر کرده است، به چاپ برسانید. این کتابچه جلد آبی رنگی دارد. همه ی نقل قول ها از آثار مارکس و انگلس جمع آوری شده اند، هم چنین از نوشته ی کائوتسکی بر علیه پانکونک. یک سلسله یادداشت و حواشی هم با این کتاب همراه است. آن ها را منظم کنید. گمان می کنم بتوانید کتاب را با یک هفته کار به چاپ برسانید. من اهمیت زیادی برایش قائلم، چون فقط پلخانوف و کائوتسکی نیستند که بی راهه رفته اند. شرط من آن است که این قضیه فقط بین خودمان باشد." رهبر انقلاب، که به عنوان عامل دشمن تحت تعقیب قرار گرفته بود و احتمال می داد که بدخواهانش به جان او سوء قصد کنند، نگران انتشار کتابچه ی "آبی رنگی" است که نقل قول های آن از آثار مارکس و انگلس گرفته شده اند. چنین بود وصیت نامه ی محرمانه ی لنین. عبارت خودمائی "کلکم را بکنند" برای خنثی کردن رقتی به کار رفته است که لنین از آن بیزار بود؛ چون مأموریتی که در این نامه به کامنف واگذار شده اساساً رقت انگیز است.

اما در همان حال که لنین احتمال می داد از پشت چنین ضربه ای بر او وارد شود، خود آماده می شد تا ضربه را از رو به رو فرو بیاورد. در خلال روزهای که او، مابین خواندن روزنامه ها و نوشتن نامه های دستورالعمل، کتابچه ی گران قدر خود را- که سرانجام از استکهلم به دستش رسیده بود-

منظم می ساخت، حیات از حرکت باز نایستاده بود. زمان حل و فصل عملی مسأله ی دولت از طریق عمل دم به دم نزدیک تر می شد.

لنین در زمانی که هنوز در سویس به سر می برد بلافاصله پس از سرنگونی دستگاه سلطنت چنین نوشت: "ما بلانکیست نیستیم، و از تصرف قدرت به وسیله ی اقلیت، سخن نمی گوئیم..." او پس از بازگشت به روسیه به شرح و بسط همین اندیشه پرداخت: "ما اکنون در اقلیتیم- توده ها هنوز به ما اعتماد ندارند. ولی ما راه و رسم شکیبائی را می دانیم... توده ها به ما رو خواهند کرد، و آن گاه ما، پس از توضیح تناسب نیروها، به آن ها خواهیم گفت: نوبت ما فرا رسیده است." مسأله ی فتح قدرت در آن روزها به صورت مسأله ی تسخیر اکثریت در شوراها، مطرح بود.

پس از یورش های ژوئیه، لنین اعلام کرد: "از این پس، قدرت را فقط از راه قیام مسلحانه می توان تسخیر کرد؛ بدیهی است که در این عملیات ما نمی توانیم بر شوراها، که روحیه شان به دست سازش کاران نابود شده است، تکیه کنیم، بلکه نقطه ی اتکاء ما باید کمیته های کارخانه ها باشند؛ پس از تصرف قدرت شوراها، به عنوان ارگان های قدرت، باید از نو ایجاد شوند." در حقیقت امر، فقط دو ماه بعد بلشویک ها شوراها را از چنگ سازش کاران به در آوردند. ماهیت خطاب لنین در خصوص این مسأله، از وجوه بسیار مشخص نبوغ استراتژیک اوست: او برای جسورترین طرح ها، محاسبات خود را بر نامساعدترین زمینه ی ممکن بنا می کرد. از این رو هنگام بازگشت به روسیه از طریق آلمان، فرض را بر این نهاده بود که او را از ایستگاه راه آهن یک راست به زندان می برند. و از این رو در پنجم ژوئیه گفته بود: "به احتمال قوی همه مان را تیرباران خواهند کرد." و از همین رو اینک

چنین می‌انگاشت که: سازش کاران به ما اجازه نخواهند داد که در شوراها به اکثریت برسیم.

زمانی ناپلئون به ژنرال بر تیر نوشته بود: "هنگامی که مشغول طراحی یک نقشه‌ی نظامی هستم، مردی ضعیف‌القلب تر از من نمی‌توانی بیایی. در ارزیابی همه‌ی مخاطرات و نگون‌بختی‌های احتمالی، اغراق می‌کنم... اما پس از تصمیم‌گیری همه‌چیز را فراموش می‌کنم مگر آن چه را که می‌تواند ضامن موفقیت تصمیم من باشد." صرف نظر از واژه‌ی نامناسب ضعیف‌القلب، جوهر این اندیشه در مورد لنین هم کاملاً صادق است. لنین هنگام حل و فصل مسائل استراتژیک، فرض را بر این می‌گذاشت که دشمنش هم همان عزم جزم و دوراندیشی او را دارد. خطاهای تاکتیکی لنین عمدتاً از متفرعات قدرت استراتژیکی او بودند. در مورد کنونی، به واقع نمی‌توان واژه‌ی خطا را به کار برد. هنگامی که پزشک از طریق یک رشته حذف‌های متوالی، به تشخیص درست مرض می‌رسد، فرضیات او، که از بدترین احتمال‌های ممکن شروع می‌شوند، جنبه‌ی اشتباه ندارند، بلکه روش تحلیلی او به شمار می‌روند. به محض مسلط شدن بلشویک‌ها به شوراهای هر دو پایتخت، لنین گفت: "نوبت ما فرارسیده است." در ماه‌های آوریل و ژوئیه، لنین ترمزها را به کار انداخته بود؛ در ماه اوت مقدمات نظری اقدام بعدی را می‌چید؛ از اواسط ماه سپتامبر به بعد با تمام قوا شروع به تعجیل کرد. اینک خطر در دیر عمل کردن نهفته بود نه در زود عمل کردن. "اکنون در این مهم هر چه سریع‌تر عمل کنیم باز دیر عمل کرده‌ایم."

لنین در مقالات و نامه‌های خود به کمیته‌ی مرکزی، موقعیت موجود را تحلیل می‌کند و همیشه پیش از هر چیز دیگر بر شرایط بین‌المللی انگشت

تأکید می‌گذارد. نشانه‌ها و واقعاتی‌های به‌پاخیزی پرولتاریای اروپا در نظر او، بر زمینه‌ی کلی جنگ، برهان قاطعی هستند بر این‌که خطر مستقیمی‌که از سوی امپریالیزم خارجی انقلاب روسیه را تهدید می‌کند، مداوماً کاهش خواهد یافت. بازداشت سوسیالیست‌ها در ایتالیا، و از این‌مهم‌تر شورش‌های متعدد در ناوگان آلمان، او را وادار ساخت که دگرگونی عظیمی را در اوضاع کلی جهان بشارت دهد: "ما در آستانه‌ی انقلاب جهانی پرولتاری ایستاده‌ایم."

مورخان ناخلف ترجیح داده‌اند که این نقطه‌ی حرکت اندیشه‌ی لنین را مسکوت بگذارند. هم‌به‌این‌دلیل که سیر حوادث بر محاسبات لنین خط‌بطلان کشیده است، و هم‌به‌این‌دلیل که بنا بر آخرین نظریات انقلاب روسیه باید از همه‌جهت قائم به‌ذات باشد. اما حقیقت آن است که ارزیابی لنین از اوضاع بین‌المللی ابداً آمیخته به‌توهم نبود. نشانه‌هایی که او از خلال پرده‌ی سانسور نظامی در همه‌ی کشورها مشاهده می‌کرد واقعاً از نزدیک شدن توفان انقلاب بشارت می‌دادند. این توفان ظرف یک سال بنای کهن امپراتوری‌های مرکزی را تا بیخ و بن به‌لرزه درآورد. و حتی در کشورهای پیروز، یعنی انگلستان و فرانسه- ایتالیا که به‌جای خود- طبقات حاکم را مدتی دراز از آزادی عمل محروم ساخت. در برابر یک اروپای سرمایه‌دار و قدرتمند و محافظه‌کار و مطمئن از خود، انقلاب پرولتاری در روسیه به‌علت تک‌افتادگی و ضعف ناشی از نوبنیادی اش نمی‌توانست حتی چند ماه ایستادگی کند. اما چنین اروپایی دیگر وجود نداشت. درست است که انقلاب در غرب طبقه‌ی کارگر را به‌قدرت نرسانید- رفرمیست‌ها موفق شدند رژیم بورژوا را از ورطه‌ی هلاک نجات دهند- اما همین انقلاب آن قدر قوی بود

که بتواند از جمهوری شوروی در اولین و خطرناک ترین دوره ی حیاتش دفاع کند.

لنین همواره به ارزیابی خود از اوضاع جهانی اولویت می داد، اما انترناسیونالیزم عمیق او فقط در این یک نکته متجلی نمی شد. او فتح قدرت را در روسیه پیش از هر چیز محرکی برای انقلاب اروپا می دانست. انقلاب اروپا در نظر لنین، همان طور که خود او اغلب تکرار می کرد، به مراتب بیش از انقلاب در روسیه ی عقب مانده برای سرنوشت بشریت حائز اهمیت بود. او بلشویک هائی را که وظیفه ی بین المللی خود را درک نمی کردند، پیوسته با لحنی طعنه آمیز به باد حمله می گرفت: "بیانید برای قیام کنندگان آلمان قطع نامه ی هم دردی صادر کنیم، و قیام در روسیه را مردود بشمریم. به این می گویند انترناسیونالیزم اصیل و عاقلانه!"

در روزهای کنفرانس دموکراتیک، لنین به کمیته ی مرکزی چنین نوشت: "حال که بلشویک ها در شوراهای هر دو پایتخت به قدرت رسیده اند... می توانند و باید قدرت دولت را به دست بگیرند..." همین نکته که اکثر نماینده های دهقانان در کنفرانس تقلبی دموکراتیک بر علیه ائتلاف با کادت ها رأی دادند، در نظر لنین حائز اهمیتی عظیم بود: دهقانی که خواهان اتحاد با بورژوازی نیست، چاره ای ندارد جز آن که از بلشویک ها حمایت کند. "مردم از نوسان ها و دودلی های منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها خسته شده اند. فقط پیروزی ما در هر دو پایتخت دهقان ها را به سویمان خواهد کشید." وظیفه ی حزب آن است که: "قیام مسلحانه در پتروگراد و مسکو، تسخیر قدرت، و براندازی حکومت را در دستور روز قرار دهد..."

تا آن لحظه هیچ کس این چنین قاطعانه و عریان وظایف قیام را تعیین نکرده بود.

لنین با مراقبت تمام همه ی انتخابات و رأی گیری ها را در کشور دنبال می کرد، و آمار و ارقامی را که بر تناسب واقعی نیروها پرتو تازه ای می افکندند با دقت زیر ذره بین قرار می داد. او بی اعتنائی نیمه آنارشیبستی به آمار انتخاباتی را خوار می شمرد، و در عین حال شاخص های پارلمانتاریزم را هرگز با تناسب واقعی نیروها یکسان نمی دانست. او همیشه کفه ی ترازو را به نفع عمل مستقیم سنگین می کرد. لنین توضیح می داد که: "قدرت پرولتاریای انقلابی از حیث تأثیر عمل او بر توده ها و کشاندن آنان به درون مبارزه، بی اندازه در مبارزات برون پارلمانی عظیم تر است تا در مبارزات پارلمانی. این نکته، هنگامی که کار به جنگ داخلی می کشد، اهمیت بزرگی دربر دارد."

لنین با چشم های تیزبین خود نخستین کسی بود که متوجه شد جنبش دهقانی وارد مرحله ی تعیین کننده ای شده است، و بلافاصله همه ی استنتاج های لازم را از این تیزبینی به عمل آورد. دهقان هم مانند سرباز بیش از این صبر نخواهد کرد. لنین در اواخر ماه سپتامبر می نویسد: "در برابر واقعیتی چون شورش دهقانی سایر عارضه های سیاسی، حتی اگر با این بحران پخته ی تماماً ملی در تضاد باشند، مطلقاً هیچ گونه اهمیتی دربر ندارند." مسأله ی ارضی همانا بنیاد انقلاب است. غلبه ی حکومت بر طغیان دهقانی به مثابه ی "تدفین انقلاب... " خواهد بود. شرایطی از این مساعدتر نمی توان انتظار داشت. ساعت عمل فرارسیده است. "بحران به پختگی رسیده. آینده ی انقلاب

جهانی کارگران برای دست یافتن به سوسیالیزم تماماً در خطر است. بحران به پختگی رسیده."

لنین دعوت به قیام می کند. در هر یک از این سطور ساده و بی پیرایه، و گاهی اوقات نیز صیقل ندیده، شدیدترین شور ممکن را حس می کنی. او در اوایل ماه اکتبر به کنفرانس حزب در پتروگراد می نویسد: "اگر کارگران و سربازان در آینده ی نزدیک حکومت کرنسکی را سرنگون نکنند، باید فاتحه ی انقلاب را بخوانیم... باید همه ی نیروها را بسیج کنیم تا ضرورت بی چون و چرای مبارزه ای جانانه، نهایی، و قاطع را برای براندازی حکومت کرنسکی به کارگران و سربازان بفهمانیم."

لنین بارها گفته بود که توده ها از حزب چپ ترند. او هم چنین می دانست که حزب هم از لایه ی فوقانی خودش، یعنی از "بلشویک های قدیمی"، چپ تر است. او با دسته بندی ها و احساسات درونی کمیته ی مرکزی آشنا تر از آن بود که از کمیته ی مرکزی انتظار اقدام خطرناکی را داشته باشد. از سوی دیگر، لنین از احتیاط مفرط و فابیانیزم سخت واهمه داشت، چون این کار ممکن بود به از کف رفتن یکی از آن موقعیت های تاریخی، که تدارکشان ده ها سال به درازا می کشد، منجر شود. لنین کمیته ی مرکزی را بدون لنین قابل اعتماد نمی دانست. کلید نامه های او از مخفی گاه در همین نکته نهفته است. این بی اعتمادی چندان هم بی اساس نبود.

لنین چون در بیشتر موارد ناچار بود که نظر خود را پس از تصمیم گیری کمیته ی مرکزی در پتروگراد ابراز کند، سیاست کمیته ی مرکزی را دائماً از سوی چپ به باد انتقاد می گرفت. زمینه ی عمومی انتقادهای لنین همان مسأله ی قیام بود، اما این انتقادهای منحصر به آن مسأله ی خاص نبود. لنین

معتقد بود که کمیته ی مرکزی به کمیته ی سازش کار اجرایی و کنفرانس دموکراتیک، و به طور کلی به شلتاق بازی های پارلمانی در محافل بالای شورا، توجه بیش از اندازه ای نشان می دهد. او با پیشنهاد بلشویک ها دایر بر تشکیل یک هیئت رئیسه ی ائتلافی در شورای پتروگراد، شدیداً به مخالفت برخاست، و تصمیم بلشویک ها را برای شرکت در پیش- پارلمان "شرم آور" خواند. نئین از مشاهده ی فهرست نامزدهای بلشویک برای مجلس مؤسسان، که آن فهرست در اواخر ماه سپتامبر منتشر شد، به خشم آمد. در این فهرست تعداد روشن فکرها بیش از اندازه و تعداد کارگران اندک بود. "انباشتن مجلس مؤسسان از خطبا و فضلا به منزله ی قدم نهادن در راه فرسوده ی فرصت طلبی و میهن پرستی است. چنین کاری در خور بین الملل سوم نیست." از این گذشته، در میان نامزدها نام های تازه بیش از حد به چشم می خورد، این ها همه عضوهای بودند که در میدان مبارزه آزموده نشده بودند! در این جا نئین لازم می بیند که استثناء قائل شود: "لازم به توضیح نیست که... هیچ کس با نامزدی شخصی چون ال.دی. تروتسکی مخالف نیست، چون اولاً تروتسکی به محض بازگشت به روسیه موضع انترناسیونالیستی گرفت؛ دوماً او برای ادغام مژرایونتسی ها در حزب بلشویک تلاش کرد؛ و سوماً در روزهای دشوار ژوئیه تالی سنگین ترین وظایف از کار درآمد و ثابت کرد که قهرمان سرسپرده ی حزب پرولتاریای انقلابی است. روشن است که این سخن را درباره ی بسیاری از اعضاء قدیمی حزب که اینک نامشان در این فهرست دیده می شود، نمی توان تکرار کرد..."

توگونی روزهای آوریل بازگشته بودند. بار دیگر نئین در برابر کمیته ی مرکزی قرار گرفته است. اکنون مسائل به شکل دیگری مطرحند، اما محتوای

کلی انتقادهای او همان است که بود: کمیته ی مرکزی بیش از حد منفعل است، در برابر عقاید اجتماعی محافل روشن فکر تأثیرپذیری بیش از اندازه ای نشان می دهد، و در مقابل سازش کاران، سازش کارانه رفتار می کند. و مهم تر از همه، نسبت به مسأله ی قیام مسلحانه بی تفاوت و جبری گراست، و با اسلوب بلشویکی به این مسأله نمی پردازد.

حال باید به جای حرافی دست به عمل زنیم: "در حال حاضر حزب ما در کنفرانس دموکراتیک عملاً کنگره ی خود را داراست، و این کنگره (خواه ناخواه) باید سرنوشت انقلاب را تعیین کند." فقط یک تصمیم قابل تصور است و بس: براندازی مسلحانه. نین در این اولین نامه ی خود پیرامون قیام، استثناء دیگری قائل می شود: "مسئله بر سر `روز` قیام، و یا `لحظه` ی قیام به مفهوم خاص این کلمه نیست. روز و لحظه را فقط با صدای عمومی کسانی می توان تعیین کرد که با کارگران و سربازان، یعنی با توده ها در تماسند." اما فقط دو یا سه روز بعد (در آن روزها نامه ها معمولاً بدون تاریخ نوشته می شوند- نه از سرفراموشی، بلکه از روی پنهان کاری) نین، یقیناً تحت تأثیر فروپاشی کنفرانس دموکراتیک، بر عمل فوری اصرار می ورزد و طرحی برای عمل ارائه می دهد.

"باید گروه بلشویک ها را در کنفرانس فوراً با هم متحد کنیم، بدون آن که به تعداد توجه داشته باشیم... باید بیانیه ی بلشویک ها را به اختصار بنویسیم... باید گروهمان را به کارخانه ها و سربازخانه ها ببریم. در عین حال باید بدون فوت وقت ستادی مرکب از واحدهای شورشی تشکیل بدهیم، نیروهای خود را گسیل کنیم، هنگ های وفادار را به مهم ترین مواضع انتقال دهیم، آکساندرینکا (تئاتری که کنفرانس دموکراتیک در آن اجلاس کرده بود)

را محاصره و قلعه‌ی پتروپول را اشغال کنیم، اعضای ستاد فرمان دهی ارتش و هیئت دولت را بازداشت کنیم، و برای مقابله با دانشجویان دانشکده‌ی افسری و لشکر وحوش واحدهائی را اعزام کنیم که حاضرند در نبرد جان بسپزند، اما نباید به دشمن اجازه دهیم به مرکز شهر نزدیک شود؛ باید کارگران مسلح را بسیج کنیم و آنان را به نبردی جانانه و نهائی فراخوانیم، تلگراف خانه‌ها و تلفن خانه‌ها را فوراً اشغال کنیم، ستاد شورشی خود را در تلفن خانه‌ی مرکزی مستقر بسازیم و همه‌ی کارخانه‌ها و هنگ‌ها و نقاط عمده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه را به وسیله‌ی تلفن با این ستاد در ارتباط قرار دهیم." مسأله‌ی زمان دیگر با "صدای عمومی کسانی که با توده‌ها در تماسند"، مرتبط نشده است. لنین پیشنهادی برای عمل فوری ارائه داده بود: تئاتر آکساندرینسکی را با یک اتمام حجت ترک کنیم و در رأس توده‌های مسلح به آن جا بازگردیم. ضربه‌ی کاری را نه تنها بر سر حکومت که هم زمان با آن به عالی‌ترین ارگان سازش کاران نیز باید فرود آورد.

سوخانوف بهتان می‌زند که: "لنین که در نامه‌های خصوصی بازداشت کنفرانس دموکراتیک را درخواست می‌کرد، در مطبوعات، چنان که می‌دانید، پیشنهاد سازش می‌داد: بگذار منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها تمام قدرت را به دست بگیرند و آن‌گاه ببینیم کنگره‌ی شوراها چه می‌گوید... تروتسکی هم در کنفرانس دموکراتیک و در حول و حوش آن مصرأً از این اندیشه دفاع می‌کرد." در آن جا که کوچک‌ترین نشانی از دودوزه بازی می‌بیند. لنین بلافاصله پس از پیروزی بر کورنیلوف- یعنی در نخستین روزهای ماه سپتامبر- به سازش کاران پیشنهاد توافق داد. سازش کاران در برابر این پیشنهاد فقط شانه بالا انداختند. آنان سرگرم تبدیل کنفرانس

دموکراتیک به پوششی برای ائتلاف جدیدی با کادتاها بر ضد بلشویکها بودند. در نتیجه امکان توافق تماماً از میان رفت. از آن پس مسأله‌ی قدرت فقط در مبارزه‌ی علنی حل شدنی بود. سوخانوف دو مرحله را با یک دیگر خلط می‌کند، مرحله‌ی اول دو هفته بر مرحله‌ی دوم تقدم داشت و از لحاظ سیاسی مرحله‌ی دوم را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود.

اما گرچه قیام قهرماً از ائتلاف جدید سرچشمه گرفت، با این حال حدت تغییر جبهه‌ی لنین حتی سران حزب خودش را هم غافل‌گیر کرد. متحد کردن جناح بلشویک در کنفرانس براساس نامه‌ی لنین، حتی بدون "توجه به تعداد" مسلماً محال بود. حالت روحی جناح بلشویک طوری بود که پیشنهاد تحریم پیش-پارلمان، که نخستین گام به سوی قیام محسوب می‌شد، با هفتاد رأی مخالف در برابر پنجاه رأی موافق از طرف جناح رد شد. در کمیته‌ی مرکزی هم طرح لنین با هیچ‌گونه حمایتی رو به رو نشد. چهار سال بعد در یک مجلس یادبود، بوخارین با مبالغه‌گویی‌ها و بذله‌گویی‌های خاص خود، شرح درستی از آن ماجرا ارائه داد: "نامه‌ی (لنین) با کوبندگی فوق‌العاده‌ی نوشته شده بود و ما را به انواع و اقسام مجازات‌ها تهدید می‌کرد. نفس همه مان بند آمده بود. تا آن لحظه هیچ‌کس مسأله را آن‌طور ناگهانی مطرح نکرده بود... در ابتدا همه بهت زده شده بودیم. بعداً، پس از مدتی جروبوت، تصمیم خود را گرفتیم. شاید در تاریخ حزبمان این تنها موردی بود که کمیته‌ی مرکزی یک صدا تصمیم گرفت نامه‌ی لنین را بسوزاند... ما گرچه اطمینان داشتیم که می‌توانیم قدرت را در پترزبورگ و مسکو تصرف کنیم، اما معتقد بودیم که هنوز در ایالات نمی‌توانیم ایستادگی به خرج دهیم، و گمان می‌کردیم

که پس از تصرف قدرت و متفرق کردن کنفرانس دموکراتیک نخواهیم توانست خود را در مابقی روسیه تثبیت کنیم."

در حقیقت امر، سوزاندن چندین نسخه از این نامه ی خطرناک، که از روی پنهان کاری صورت گرفت، مورد تأیید همگان نبود بلکه شش تن به این کار رأی موافق، چهار تن رأی مخالف و شش تن رأی ممتنع دادند. خوشبختانه یک نسخه برای تاریخ حفظ شد. اما همان طور که بوخارین روایت کرده است؛ همه ی اعضای کمیته ی مرکزی، هر چند به انگیزه های مختلف، پیشنهاد لنین را رد کردند. برخی به طور کلی با قیام مخالف بودند؛ برخی دیگر روزهای کنفرانس را برای قیام نامساعدترین زمان ممکن می دانستند؛ و بقیه نیز صرفاً دودل بودند و ترجیح می دادند فعلاً منتظر بمانند.

لنین پس از برخورد به این مقاومت صریح؛ همراه با اسمیلگا به فکر نوعی توطئه افتاد. اسمیلگا، که او هم در آن ایام در فنلاند به سر می برد. در مقام رئیس کمیته ی منطقه ای شوراها قدرت واقعی زیادی در دست داشت. اسمیلگا در سال ۱۹۱۷ در چپ ترین جناح حزب ایستاده بود و در همان ماه ژوئیه میل داشت میارزه را تا به انتها دنبال کند. لنین در نقاط عطف سیاست خود همیشه می توانست شخصی را بیابد که بر او اتکاء کند. در روز بیست و هفتم سپتامبر، لنین نامه ی مفصلی به اسمیلگا نوشت: "... ما چکار داریم می کنیم؟ فقط قطع نامه می گذرانیم؟ وقت دارد از دستمان می رود، ما فقط "تاریخ" معین می کنیم (بیستم اکتبر- کنگره ی شوراها- آیا مضحک نیست که کار را به این نحو به تعویق بیندازیم؟ آیا مضحک نیست که بر این قبیل کارها متکی باشیم؟) بلشویک ها کار آماده سازی نیروهای مسلح خود را برای براندازی کرنسکی منظمأ دنبال نمی کنند... باید برای ایجاد نگرشی

جدی نسبت به قیام مسلحانه دست به تهییج گری در حزب بزنیم... و اما راجع به نقش شما...؛ باید یک کمیته ی سری مرکب از وفادارترین افراد نظامی درست کنید و همه ی جوانب امر را به آنان در میان بگذارید، دقیق ترین اطلاعات موجود را پیرامون ترکیب و موقعیت نیروها در پتروگراد و اطرافش، و هم چنین درباره ی نقل و انتقال نیروهای فنلاند به پتروگراد و حرکات ناوگان و غیره، جمع آوری کنید (تعیین صحت و سقم این اطلاعات هم با خود شماست). "لنین خواستار "تبلیغات منظم در میان قزاق های مستقر در فنلاند" شده بود. "... باید تمام اطلاعات موجود را پیرامون طرز فکر قزاق ها مطالعه کنیم، و از میان بهترین ملوان ها و سربازهای فنلاند واحدهای تهییج گر به میان قزاق ها بفرستیم." و سرانجام: "برای آماده سازی صحیح اذهان باید فوراً شعاری از این قبیل رواج دهیم: قدرت باید فوراً به شورای پتروگراد منتقل شود، و شورای پتروگراد به نوبه ی خود قدرت را به کنگره ی شوراها تفویض کند. چون چه مناسبتی دارد که سه هفته ی دیگر هم جنگ و تمهیدات کورنیلوفیستی کرنسکی را تحمل کنیم؟"

این نامه طرح جدیدی برای قیام به دستمان می دهد: کمیته ای سری مرکب از مهم ترین افراد نظامی در هلزینگفورز به عنوان ستاد رزمی، و سربازهای روسی مستقر در فنلاند به عنوان نیروهای رزمنده. "ظاهراً تنها کسانی که ما می توانیم کاملاً کنترلشان کنیم و خود قادرند نقش نظامی قاطعی برعهده بگیرند، همان نیروهای فنلاند و افراد و ناوگان بالتیک هستند." بدین ترتیب می بینیم که لنین در صدد بود ضربه ی اصلی را از خارج پتروگراد بر سر حکومت فروآورد. در عین حال "آماده سازی صحیح اذهان" ضروری است، تا شورای پتروگراد، که تا تشکیل کنگره ی شوراها باید وارث قدرت می شد،

از سرنگونی حکومت به وسیله ی نیروهای نظامی اعزام شده از فنلاند غافل گیر نشود.

این طرح جدید هم مانند طرح قبلی به اجراء درنیامد. اما بی تأثیر هم نماند. طولی نکشید که تهییج گری در میان قزاق ها به نتیجه رسید: شرح این نکته را از زبان دبینکو شنیده ایم. مشارکت ملوان های بالتیک در وارد ساختن ضربه ی اصلی به حکومت هم بعداً در طرحی که به تصویب رسید، گنجانده شد. اما مهم تر از همه ی این ها آن که لنین با صراحت فوق العاده ای که در طرح مسأله به خرج داد به هیچ کس اجازه ی گریز و طفره زنی نبخشید. آن چه به عنوان یک پیشنهاد مستقیم تاکتیکی بی موقع به نظر می رسید، به آزمونی برای سنجش افکار در کمیته ی مرکزی تبدیل شد، به ثابت قدمان در برابر دودل ها قوت قلب بخشید، و حزب را هر چه بیشتر به سوی چپ راند.

لنین با تمام وسایلی که در انزوای زیرزمینی خود در اختیار داشت، می کوشید تا کادرهای حزب را از وخامت اوضاع و از قدرت فشار توده ها آگاه کند. او نوبت به نوبت برخی از بلشویک ها را به نمان گاه خود فرا می خواند، آنان را پیرامون مسائل مشخص به پرس و جو می گرفت، گفتار و کردار رهبران را به دقت می سنجید، و برای انتقال شعارهای خود به درون حزب- به اعماق حزب- از شیوه های غیرمستقیم استفاده می کرد تا کمیته ی مرکزی را در برابر ضرورت عمل قرار دهد و او را وادار کند که کار را به فرجام رساند.

لنین، یک روز پس از ارسال نامه اش به اسمیلگا، مقاله ی بحرانی به پختگی رسیده است را که پیشتر ذکرش گذشت، به رشته ی تحریر درآورد و

این مقاله را با نوعی اعلام جنگ به کمیته ی مرکزی به پایان رسانید: "باید... به این حقیقت اذعان کنیم که در کمیته ی مرکزی و در محافل بالای حزب گرایش یا طرز فکری در جهت انتظار تا تشکیل کنگره ی شوراهای و بر ضد تصرف فوری قدرت و قیام فوری، وجود دارد." باید به هر قیمتی که شده بر این گرایش فایق آئیم: "اول به کرنسکی غلبه کنیم و بعد کنگره را تشکیل دهیم." ائتلاف وقت با نشستن در انتظار کنگره ی شوراهای "یا بلاهت محض است و یا خیانت محض..." تا افتتاح کنگره، که برای روز بیستم در نظر گرفته شده، بیش از دوازده روز باقی مانده است: "هفته ها و حتی روزها اکنون تعیین کننده ی همه چیزند." به تعویق افکندن زورآزمایی نهائی به منزله ی تخطئه ی بزدلانه ی قیام است، چون در طی کنگره تصرف قدرت ناممکن خواهد شد: "برای موعده احمقانه ی قیام، همه ی قزاق ها را پشت هم ردیف خواهند کرد."

لحن این نامه نشان می دهد که فابیانیزم رهبری پتروگراد تا چه حد در نظر لنین مخرب می نمود. اما این بار لنین به انتقادهای آتشین اکتفاء نمی کند؛ بلکه به عنوان اعتراض از کمیته ی مرکزی استعفاء می دهد. او دلایل خود را چنین ذکر می کند: کمیته ی مرکزی از آغاز کنفرانس به بعد، به پافشاری او در مورد تصرف قدرت ترتیب اثر نداده است؛ هیئت تحریریه ی ارگان حزب (استالین) مقاله های او را با تأخیرهای تعمدی به چاپ می رساند، و اشارات او را به "خطاهای فاحش بلشویک ها از جمله تصمیم شرم آورشان برای شرکت در پیش پارلمان"، از این مقاله ها حذف می کند. لنین اختفای این روش کمیته ی مرکزی را از حزب ممکن نمی داند: "من به ناچار از کمیته ی مرکزی اجازه ی کناره گیری می طلبم، و این درخواست خود را بدین وسیله

معروض می‌دارم، تا در میان صفوف فرودست حزب و هم‌چنین در کنگره ی حزب آزادی تهییج‌گری داشته باشم."

از روی اسناد موجود معلوم نیست که بعداً چه اقدامی در این مورد به عمل آمد. در هر حال، لنین از کمیته ی مرکزی به کنار نرفت. شکی نیست که لنین با اعلام استعفای خود، عملی که در مورد او یقیناً نمی‌توانست زائیده ی برآشفتنگی آبی باشد، بر آن بود که در صورت لزوم بتواند خویشتن را از قید انضباط درونی کمیته ی مرکزی برهاند. او اطمینان داشت که این بار نیز مانند ماه آوریل، رجوع مستقیم به رده های فرودست پیروزی او را تضمین می‌کند. اما در پیش گرفتن راه طغیان علنی بر علیه کمیته ی مرکزی مستلزم تدارک کنگره ی ویژه، و نتیجتاً مستلزم زمان بود؛ و زمان در این میان یافت نمی‌شد. لنین اینک اعلام استعفای خود را در ذخیره نگاه داشت و بی آن که از حدود قوانین حزب خارج شود، با آزادی بیشتری تهاجم خود را در جبهه ی داخل حزب دنبال کرد. او رونوشت نامه ی خود را نه تنها به کمیته های پتروگراد و مسکو فرستاد بلکه چند نسخه از آن نامه را به دست کارگزاران قابل اعتماد حزب در شبکه های محلی رساند. در اوایل اکتبر- و اینک از فراز سر کمیته ی مرکزی- لنین به کمیته های پتروگراد و مسکو مستقیماً چنین نوشت:

"بلشویک ها حق ندارند منتظر کنگره ی شوراها شوند. آن ها باید *الساعه* قدرت را تصرف کنند... تأخیر در این راه جنایت است و بس. انتظار برای کنگره ی شوراها بازی کودکانه با تشریفات، بازی بی شرمانه با تشریفات و خیانت به انقلاب است." از لحاظ عدم رعایت سلسله مراتب، لنین سزاوار سرزنش بود، اما این مسأله به امری بسیار بزرگ تر از رعایت انضباط صوری مربوط می‌شد.

سوشنیکوف، یکی از اعضای کمیته ی بخش وایبورگ، به یاد می آورد که: ایلچ از نهانگاه خود دائماً چیز می نوشت و از نوشتن خسته هم نمی شد. نادیزدا کنستانتینونا (کروپسکایا) اغلب در کمیته ی بخش این دست نوشته ها را برابری می خواند... کلمات آتشین رهبر نیروی ما را دو برابر می ساخت... پیکر خمیده ی نادیزدا کنستانتینونا را در یکی از اتاق های تشکیلات بخش چنان به یاد می آورم که گویی همین دیروز بوده است. ماشین نویس ها مشغول کار بودند و نادیزدا هر یک از رونوشت ها را با نسخه ی اصلی به دقت مطابقت می داد. عمو و جنیا هم همان جا ایستاده بودند و هر کدام برای خود رونوشت می خواستند. "عمو" و "جنیا" نام های مستعار دو تن از رهبران بخش بود. نوموف، کارگزار بخش، روایت می کند که: "چندی پیش، نامه ای از طرف ایلچ برای تحویل به کمیته ی مرکزی دریافت کردیم... نامه را خواندیم و نفسمان بند آمد. ظاهراً لنین از مدت ها پیش مسأله ی قیام را در برابر کمیته ی مرکزی نهاده بود. هیاهو به پا کردیم، و بر آن ها فشار آوردیم." دقیقاً هم همین کار لازم بود.

در نخستین روزهای اکتبر، لنین از یکی از کنفرانس های حزب در پتروگراد درخواست کرد که در دفاع از قیام راسخاً زبان بگشاید. به درخواست او کنفرانس "مصرانه از کمیته ی مرکزی تقاضا می کند که همه ی اقدامات لازم را برای رهبری قیام اجتناب ناپذیر کارگران، سربازان و دهقانان، به عمل بیاورد." در همین عبارت به تنهایی دو نوع استتار وجود دارد، یکی استتار فضائی و دیگری استتار دیپلماتیک: این عبارت به جای آن که از تدارک بی واسطه ی قیام سخن بگوید، از رهبری "قیام اجتناب ناپذیر" حرف می زند تا برگ برنده ای به دست دادستان نیفتد، و "از کمیته ی مرکزی تقاضا

می کند" - دستور نمی دهد، اعتراض هم نمی کند- تا حرمت عالی ترین نهاد حزب حفظ شده باشد. اما در قطع نامه ی دیگری، که آن هم به دست لنین نوشته شده است، لحن گفتار صریح تر است: "در محافل بالای حزب نوعی دودلی و تزلزل مشاهده می شود، نوعی وحشت از مبارزه برای کسب قدرت، و نوعی تمایل به پُر کردن جای این مبارزه با قطع نامه ها و اعتراض ها و کنفرانس ها." این گفتار تقریباً به منزله ی قرار دادن حزب در برابر کمیته ی مرکزی بود. لنین در مورد چنین اقداماتی سبک سرانه تصمیم نمی گرفت. اما مسأله ی سرنوشت انقلاب در میان بود، و سایر ملاحظات باید به کنار نهاده می شدند.

در روز هشتم اکتبر، لنین خطاب به نمایندگان بلشویک کنگره ی قریب التشکیل منطقه ی شمال چنین گفت: "ما نباید در انتظار کنگره ی سراسری شوراهای روس بنشینیم، چون کمیته ی اجرایی مرکز می تواند این کنگره را تا ماه نوامبر هم به تعویق بیندازد. ما نباید دست روی دست بگذاریم و به کرنسکی اجازه دهیم که هر روز نیروهای کورنیلوفیستی بیشتری را به میدان بکشد." آن کنفرانس منطقه ای که در آن فنلاند و ناوگان و روال نماینده داشتند، باید ابتکار عمل را در عزیمت فوری به سوی پتروگراد" به دست بگیرد. دعوت آشکار به قیام فوری، این بار از نمایندگان ده ها شورای مختلف به عمل آمد. این دعوت ها را لنین شخصاً به عمل آورده بود. حزب هنوز تصمیم خود را نگرفته بود؛ سازمان های بالاتر حزب هنوز نظر خود را ابراز نکرده بودند.

دست زدن به تهییج گری برای انقلاب مسلحانه و براندازی حکومت به ضرب اسلحه ، آن هم از فراز سر کمیته ی مرکزی، به مسئولیت شخصی خود،

از نهان گاه، و به کمک چند ورق کاغذ کوچک یادداشت پوشیده از حروف ریز، مستلزم اعتمادی عظیم به طبقه ی کارگر و به حزب و بی اعتمادی عمیقی به کمیته ی مرکزی بود. چه شد که لنین، که در اوایل ماه آوریل او را در میان رهبران حزب خودش تک افتاده دیدیم، بار دیگر در ماه سپتامبر و اوایل ماه اکتبر خود را در میان همان گروه تنها یافت؟ اگر به افسانه ی نامعقولی که تاریخ بلشویزم را به مثابه ی تجلی انگاره ی ناب انقلاب تصویر می کند اعتقاد داشته باشید، از درک مسأله ی فوق عاجز خواهید بود. در حقیقت امر، بلشویزم در محیط اجتماعی معینی تکامل یافت و در نتیجه از تأثیرات ناهمگون آن محیط، از جمله تأثیر جو خرده بورژوائی و عقب ماندگی فرهنگی، در امان نماند. در هر موقعیت جدید، حزب فقط از طریق یک بحران درونی خود را با آن موقعیت وفق داد.

برای آن که کشمکش های حادی را که درست پیش از قیام اکتبر در محافل بالای حزب بلشویک جریان داشتند به درستی ببینیم، لازم است به جریان های درون حزب که در جلد اول از آن ها سخن گفتیم، بار دیگر نظر بیفکنیم. لزوم این کار بیشتر از آن جهت است که دقیقاً در همین ایام گروه استالین دست به تلاش های بی سابقه ای، آن هم در مقیاس جهانی، زده است تا چون و چند تدارک واقعی انقلاب اکتبر و نحوه ی پیروزی آن انقلاب را تماماً از حافظه ی تاریخ محو کند.

در سال های پیش از جنگ، بلشویک ها خویشان را در مطبوعات قانونی، "دموکرات های پیگیر" توصیف کرده بودند. این نام مستعار برحسب تصادف انتخاب نشده بود. شعارهای دموکراسی انقلابی را فقط و فقط بلشویزم تا انتهای منطقی آن شعارها دنبال می کرد. منتها بلشویزم در پیش بینی ماهیت

انقلاب از این حد فراتر نمی رفت. اما جنگ با ایجاد پیوندی محکم مابین دموکرات های بورژوا و امپریالیزم قاطعاً ثابت کرد که برنامه ی "دموکراسی پیگیر" جز از طریق انقلاب پرولتری قابل تحقق نیست. هر بلشویکی که این درس روشن را از جنگ نیاموخته بود، ناگزیر به هنگام انقلاب غافل گیر شد و به همسفر چپ گرای دموکراسی بورژوائی تبدیل گشت.

اما مطالعه ی دقیق اسناد مربوط به حیات حزب در طی سال های جنگ و در اوایل انقلاب، با وجود قلت مفرط و کم نظیر این اسناد- و از سال ۱۹۲۳ به بعد، با وجود ماهیت مغرضانه ی روزافزونشان- پس روی عقیدتی قشرهای فوقانی بلشویک ها را در طی سال های جنگ، یعنی در همان ایامی که حیات واقعی حزب عملاً متوقف شده بود، هر روز روشن تر از روز پیش عیان می سازد. این پس روی دو علت داشت: دوری از توده ها و دوری از رهبرانی که در خارج به سر می بردند- یعنی عمدتاً دوری از نلین. در نتیجه حزب در انزوا و کوته بینی غرق شد.

حتی یک تن از بلشویک های قدیمی در روسیه، هر کدام به تنهایی، در تمام طول جنگ یک سند هم که بتوان راهنمای کوچکی در راه بین الملل دوم به بین الملل سوم محسوبش کرد، نتوانست تهیه کند. چند سال پیش آنتونوف- ساراتوفسکی، از اعضای قدیمی حزب، نوشت: "مسائل صلح، ماهیت انقلاب قریب الوقوع، نقش حزب در حکومت موقت آتی، و مسائل دیگری از این قبیل به طرز بسیار مبهمی به ادراک ما در می آمدند و یا اصولاً در میدان اندیشه ی ما وارد نمی شدند." تا این لحظه یک مقاله، یا صفحه ای از یک دفترچه ی خاطرات، و یا یک نامه، به چاپ نرسیده اند که در آن ها استالین، مولوتوف، و یا هر یک از سایر رهبران فعلی، حتی من غیرمستقیم، و حتی شتاب زده،

نظریات خود را پیرامون چشم اندازهای جنگ و انقلاب ابراز کرده باشند. البته این بدان معنا نیست که "بلشویک های قدیمی" در طی سال های جنگ و سقوط سوسیال دموکراسی و تدارک انقلاب روسیه، مطلبی درباره ی جنگ و انقلاب ننوشتند. این رویدادهای تاریخی مصرانه پاسخ می طلبیدند؛ و به علاوه، زندان و تبعید فرصت فراوانی برای تفکر و مکاتبه فراهم آورده بود. اما در میان همه ی مطالبی که در خصوص این موضوعات نوشته شدند، حتی یک سند رونشده است که بتوان حتی با کش دادنش آن را نزدیک به مفاهیم انقلاب اکتبر تعبیر کرد. کافی است به یاد بیاوریم که چاپ حتی یک سطر از چکیده های قلم استالین در سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۴، برای انستیتوی تاریخ حزب ممنوع اعلام شده و این انستیتو وادار گردیده است که مهم ترین اسناد مارس ۱۹۱۷ را پنهان نگاه بدارد. در زندگی نامه های سیاسی و رسمی بیشتر اعضای قشر حاکم کنونی، سال های جنگ فضائی تهی تشکیل می دهند. چنین است حقیقت عریان.

یکی از جوان ترین مورخان دوران اخیر به نام بایفسکی، که به ویژه مأمور شده است تا نشان دهد که محافل بالای حزب چگونه در طی سال های جنگ در جهت انقلاب پرولتری تکامل پیدا کردند، به رغم انعطاف وجدان عملی اش نتوانسته است از بطن اسناد موجود چیزی بیش از این گفته ی ناچیز بیرون بکشد: "به هیچ عنوان نمی توان خط سیر این جریان را دنبال کرد، اما برخی از اسناد و خاطرات موجود بی چون و چرا ثابت می کنند که در ذهن حزب پاره ای کنکاش های مبهم در جهت تزه های آوریل نلین جریان داشته است..."

گوئی مسأله بر سر کنکاش های مبهم بوده، و نه بر سر ارزیابی های علمی و پیش بینی های سیاسی!

نه در سیبری، و نه در مسکو، و نه حتی در پتروگراد، امکان نداشت بتوان از پیش به مفاهیم انقلاب اکتبر رسید، بلکه دست یافتن به آن مفاهیم فقط در تقاطع راه های تاریخ جهان امکان پذیر بود. پیش از آن که ارانه ی برنامه ی دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه ممکن به نظر آید، ابتدا باید وظایف انقلاب دیر هنگام بورژوائی در تقاطع با چشم اندازهای جنبش جهانی طبقه ی کارگر دیده می شد. برای دست یافتن به چنین بینشی رصدخانه ی بلندتری، مشرف بر افق بین المللی و نه افق ملی، لازم بود؛ صرف نظر از سلاح هائی جدی تر از آن چه روس های "اهل عمل" حزب در اختیار داشتند.

در نظر اینان قرار بر این بود که سرنگونی سلطنت عصر جمهوری "آزاد" روسیه را بکشاید، و آنان خیال داشتند که در آن جمهوری، به پیروی از سرمشق کشورهای غربی، مبارزه برای رسیدن به سوسیالیزم را آغاز کنند. سه تن از بلشویک های قدیمی، یعنی رایکوف و اسکورتزوف و وگمان، "به توصیه ی سوسیال دمکرات های بخش ناریم، آزاد شده به دست انقلابی"، در ماه مارس از تامسک تلگراف زدند: "به پراودا/ی زنده شده که با چنین موفقیتی کادرهای انقلابی را برای فتح آزادی سیاسی آماده کرده است، درود می فرستیم. ما عمیقاً اطمینان داریم که این روزنامه در متحد ساختن همه گان به دور پرچمش، برای مبارزات بعدی و به نام انقلاب ملی، توفیق خواهد یافت." در این تلگراف جمعی جهان بینی کاملی نهفته است. بین محتوای این تلگراف و تزه های آوریل نلین شکاف عمیقی قرار دارد. انقلاب فوریه بلافاصله قشر رهبری حزب را، که کامنف و رایکوف و استالین در رأسش قرار داشتند، به مشتی دموکرات دفاع طلب تبدیل کرد. آن هم دفاع طلبانی که به سوی راست به حرکت درآمده بودند و در جهت آشتی با منشویک ها سیر می کردند.

یاری سلافسکی، مورخ آتی حزب، اوردژونیکیدزه، رئیس آتی کمیسیون مرکزی کنترول، و پتروفسکی، رئیس آتی کمیته ی اجرائی اوکراین، در ماه مارس در یاکوتسک دست در دست منشویک ها روزنامه ای را موسوم به سوسیال دموکرات منتشر کردند که در مرز اصلاح طلبی میهن پرستانه و لیبرالیزم قرار داشت. در سال های اخیر، نسخه های این نشریه با دقت تمام جمع آوری و معدوم شده اند.

روزنامه ی *پراودا* در پترزبورگ در اوایل انقلاب سعی کرد که یک موضع انترناسیونالیستی اتخاذ کند. ناگفته نماند که این موضع سخت پرتناقض بود زیرا از چارچوب دموکراسی بورژوائی فراتر نمی رفت. بلشویک های مقتدر چون از تبعید مراجعت کردند، فوراً یک سیاست میهن پرستانه ی دموکراتیک به ارگان مرکزی بخشیدند. در روز سی ام ماه مه، کالینین ضمن دفاع از خود در برابر اتهام فرصت طلبی، این نکته را به یاد آورد: "مثلاً *پراودا* را در نظر بگیرید. *پراودا* در اوایل سیاست دیگری داشت. آن وقت استالین و مورانوف و کامنف از راه رسیدند و سکان *پراودا* را به سوی دیگری چرخاندند."

وقتی هنوز امکان نوشتن این گونه مطالب در میان بود، آنگارسکی، یکی از اعضای قشر رهبری، چنین نوشت: "باید صریحاً اذعان کنیم که عده ی کثیری از بلشویک های قدیمی تا زمان کنفرانس حزب در ماه آوریل، در خصوص ماهیت انقلاب ۱۹۱۷ همان نظریات قدیم بلشویک های ۱۹۰۵ را داشتند، و رد این نظریات و فراتر رفتن از حد آن ها، به آسانی انجام نگرفت." لازم است اضافه کنیم که مفاهیم ۱۹۰۵، که بیش از عمر طبیعی خود زیسته بودند، در سال ۱۹۱۷ دیگر "نظریات قدیم بلشویزم" نبودند و به مفاهیم اصلاح طلبی میهن پرستانه تبدیل شده بودند.

در یکی از نشریات رسمی تاریخی آمده است: "تزه‌های آوریل لنین در کمیته ی پتروگراد با اقبال تابناکی روبه رو نشدند. به این تزه‌ها، که دوران ساز از آب در آمدند، فقط دو تن رأی موافق دادند، آن هم در برابر سیزده رأی مخالف و یک رأی ممتنع." پودویسکی می نویسد: "استدلال لنین حتی در نظر سینه چاک ترین هوادارانش بیش از حد جسورانه می نمود،" به عقیده ی کمیته ی پتروگراد و سازمان نظامی: نطق های لنین "حزب بلشوک ها را منزوی ساخت، و لاجرم بدین سان لطمه ی شدیدی به موقعیت طبقه ی کارگر و به حزب وارد آورد."

چند سال پیش مولوتوف چنین نوشت: "باید به صراحت گفت که حزب روشنی و ثابت قدمی لازم را برای جنبش انقلابی نداشت... تهییج گری ها و عموماً تمام فعالیت های انقلابی حزب بنیاد محکمی نداشتند، زیرا ما در افکار خود هنوز به ضرورت مبارزه ی فوری برای سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی پی نبرده بودیم." نقطه ی عطف فقط در ماه دوم انقلاب پدید آمد. مولوتوف گواهی می دهد که: "از لحظه ی بازگشت لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷، حزب ما احساس کرد که زمین در زیر پایش سفت شده است... تا آن لحظه حزب با ترس و لرز در تاریکی کورمال کورمال راه می رفت."

استالین در اواخر ماه مارس به طرف داری از تدافع نظامی، حمایت مشروط از حکومت موقت، بیانیه ی صلح جویانه ی سوخانوف، و پیوستن به حزب تزرنتلی سخن گفته بود. استالین خود در سال ۱۹۲۴ تصدیق کرد که: "من در اتخاذ این موضع نادرست با سایر رفقای حزب شریک بودم، و فقط در اواسط ماه آوریل، یعنی پس از گرویدن به تزه‌های لنین، موضع نادرست خود را ترک

کردم. به سمت گیری تازه ای احتیاج داشتیم. لنین در تزه‌های فرخنده ی آوریل آن سمت گیری تازه را به حزب داد."

کالینین حتی در پایان ماه آوریل هنوز خواستار ائتلاف پارلمانی با منشویک ها بود. لنین در کنفرانس شهری حزب در پتروگراد گفته بود: "من به شدت با کالینین مخالفم، چون ائتلاف با .... میهن پرست ها قابل تصور نیست... چنین کاری خیانت به سوسیالیزم است." نگرش کالینین حتی در پتروگراد منحصر به فرد نبود. در آن کنفرانس گفته شد: "زیر تأثیر لنین، بخارهای خفه کننده ی وحدت شروع به ناپدید شدن کرده اند."

در ایالات، مقاومت در برابر تزه‌های لنین مدت بسیار بیشتری به درازا کشید. در برخی از ایالات این مقاومت تقریباً تا اکتبر ادامه یافت. بنا به گفته ی سیفتزوف، کارگری از اهالی کیف،: "مفاهیم مستتر در تزه‌ها(ی لنین) بلافاصله از طرف تمامی سازمان بلشویک ها در کیف پذیرفته نشدند. برخی از رفقا، از جمله جی. پیاتاکوف، با این تزه‌ها مخالفت کردند... "مورگونوف، کارگر راه آهن در خارکوف، می گوید: "بلشویک های قدیمی در میان همه ی کارگران راه آهن نفوذ عظیمی داشتند... بسیاری از بلشویک های قدیمی خارج از جناح ما باقی ماندند. پس از انقلاب فوریه، بعضی از آن ها سهواً به عنوان منشویک ثبت نام کردند. و بعداً خودشان به این اتفاق قاه قاه خندیدند؛ همه حیران بودند که چگونه ممکن است چنین اتفاقی رخ داده باشد." از این نوع شواهد کمبودی در میان نیست.

با همه ی این اوصاف، مورخان رسمی کنونی حتی اشاره به تجدید سلاح حزب را، که در ماه آوریل به دست لنین انجام گرفت، کفر می دانند. این مورخان اخیر معیار حرمت به کسوت حزب را جانشین معیارهای تاریخی

کرده اند. در خصوص این موضوع آنان حق ندارند حتی از شخص استالین نقل قول کنند، حال آن که استالین خود ناچار شده است عمق دگرگونی ماه آوریل را تصدیق کند. او نوشته است: "برای آن که حزب بتواند جسورانه در راه جدید گام بگذارد، تزه‌های آوریل مشهور لنین ضرورت تام و تمام داشتند." "سمت گیری تازه" و "راه جدید" هر دو به معنای تجدید سلاح حزب هستند. با این حال شش سال بعد، هنگامی که یاروسلوفسکی در مقام مورخ جرئت به خرج داد و خاطرنشان کرد که استالین در اوایل انقلاب "پیرامون مسائل بنیادی موضعی نادرست اتخاذ کرده بود،" با عتاب و خطاب از چهار طرف تخطئه شد. بت حرمت در میان هیولاها از همه سیری ناپذیرتر است!

سنت انقلابی حزب، فشار کارگران از پانین و انتقادهای لنین از بالا، قشربهای فوقانی حزب را در ماه‌های آوریل و مه وادار ساخت که به قول استالین: "در راه جدید گام بگذارند." اما آدمی باید کاملاً از روان‌شناسی سیاسی بی اطلاع باشد تا رأی دهی صرف به تزه‌های لنین را به مثابه ی تخطئه ی کامل و واقعی "موضع نادرست پیرامون مسائل بنیادی" بیندارد. در حقیقت امر، آن نظریات مبتذل دموکراتیک که در طی سال‌های جنگ بافت محکمی یافته بودند، هر چند خود را با برنامه ی جدید وفق دادند اما در مخالفت خاموش با این برنامه باقی ماندند.

در روز ششم اوت، کامنف، برخلاف تصمیم کنفرانس بلشویک‌ها در ماه آوریل، در کمیته ی اجرایی از مشارکت در کنفرانس سوسیالیست‌های میهن پرست که قرار بود در استکهلم برگزار شود، هواداری کرد. سخن رانی کامنف با مخالفت ارگان مرکزی حزب رو به رو نشد. لنین در این میان

مقاله‌ی کوبنده‌ی ای نوشت، اما آن مقاله ده روز پس از سخن رانی کامنف منتشر شد. فقط پس از پافشاری مصممانه‌ی لنین و سایر اعضای کمیته‌ی مرکزی، هیئت تحریریه‌ی *پراودا* - به سرکردگی استالین - به چاپ آن مقاله‌ی اعتراض آمیز رضایت داد.

پس از روزهای ژوئیه، موج تشنج آمیزی از شک و تردید حزب را دربر گرفت. بسیاری از رهبران، به ویژه در ایالات، از تک افتادگی پیش قراولان طبقه‌ی کارگر به وحشت افتادند. در طی ماجرای کورنیلوف این افراد متوحش سعی کردند با سازش کاران تماس بگیرند، و این کار بار دیگر فریاد هشداردهنده‌ی لنین را برانگیخت.

در روز بیستم اوت، استالین در مقام سردبیر *پراودا*، بدون حتی یک جمله‌ی معترضه، مقاله‌ی ای از زینوویف تحت عنوان "چکار نباید کرد" به چاپ رساند. در این مقاله به تدارک قیام حمله شده بود: "باید در سیمای حقیقت بنگریم: در حال حاضر در پتروگراد برای درگرفتن قیامی نظیر کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، بسیاری از شرایط مساعدند...". در روز سوم سپتامبر، لنین در ارتباط با یک مسأله‌ی دیگر و بدون نام بردن از زینوویف، اما به قصد وارد ساختن ضربه‌ی مستقیمی به او، چنین نوشت: "اشاره به کمون بسیار سطحی و حتی ابلهانه است. چون اولاً بلشویک‌ها از ۱۸۷۱ تا کنون دست کم یکی دو درس آموخته‌اند. آن‌ها در تسخیر بانک‌ها قصور نخواهند کرد، حمله به ورسای را مردود خواهند شمرد، و تحت چنین شرایطی کمون پاریس هم ممکن بود پیروز شود. به علاوه، کمون نمی‌توانست چیزی را که بلشویک‌ها، در صورت کسب قدرت، می‌توانند به مردم عرضه کنند فوراً به مردم عرضه کند، یعنی نمی‌توانست به دهقان‌ها زمین بدهد و پیشنهاد فوری

صلح را عرضه کند... " این هشدار بی نام اما صریحی بود به زینوویف و هم چنین به سردبیر روزنامه ی *پراودا*، یعنی استالین.

مسأله ی پیش- پارلمان کمیته ی مرکزی را به دو نیم کرد. بسیاری از کمیته های محلی، اگر نه اکثر آنان، بر تصمیم جناح بلشویک ها دائر بر شرکت در پیش- پارلمان صحه گذاردند. مثلاً در کیف همین طور شد. ای. بوش در خاطرات خود می نویسد: "در خصوص مسأله ی ... ورود به پیش- پارلمان، اکثریت اعضای کمیته رأی به مشارکت دادند و پیتاکوف را به عنوان نماینده ی کمیته برگزیدند." در بسیاری از موارد- مثلاً در مورد کامنف و رایکوف و پیتاکوف و چندین تن دیگر- می توان تداوم تزلزل ها را ردیابی کرد: بر ضد ترهای لنین در آوریل، بر علیه تحریم پیش- پارلمان در سپتامبر، بر علیه قیام در اکتبر. از سوی دیگر، قشر پانین تر بلشویک ها، در سایه ی نزدیک تر بودن به توده ها و تازه نفسی سیاسی، شعار تحریم را به آسانی پذیرفتند و کمیته ها، از جمله کمیته ی مرکزی را مجبور کردند که تغییر جهت دهند. کنفرانس شهری کیف زیر تأثیر نامه های لنین با اکثریتی قاطع بر علیه کمیته ی خود رأی داد. مشابهاً کم و بیش در همه ی چرخش های دشوار سیاسی، لنین در برابر قشرهای فوقانی دستگاه حزب به قشرهای پانین تکیه می کرد، و یا در برابر کل دستگاه حزب به توده های حزب متکی بود.

در چنین شرایطی لنین کمتر از هر کس دیگری می توانست از تزلزل های پیش از اکتبر غافل گیر شود. او از پیش به تیزچشمی پرسوعظنی مسلح بود، به دنبال نشانه های هشداردهنده می گشت، بنا را بر بدترین فرضیات ممکن

می گذاشت؛ و صلاح را در این می دید که به جای تساهل فشار زیادتری وارد بیاورد.

شکی نیست که به توصیه ی لنین بود که دفترخانه ی منطقه ای مسکو در اواخر ماه سپتامبر قطع نامه ی تندلحنی را بر علیه کمیته ی مرکزی به تصویب رساند و آن کمیته را به بی تصمیمی، تزلزل و ایجاد آشفتگی در صفوف حزب متهم ساخت و از آن درخواست کرد که "مسیر روشن و مشخصی را در جهت قیام در پیش بگیرد." در روز سوم اکتبر، لوموف، به نام دفترخانه ی مسکو، این قطع نامه را به کمیته ی مرکزی ابلاغ کرد. در صورت جلسه آمده است که: "تصمیم گرفته شد که بر سر این مسأله بحث نشود." کمیته ی مرکزی هنوز از زیر اقدامات واجب شانه خالی می کرد. اما فشار لنین، که از طریق مسکو وارد می شد، به ثمر رسید: پس از دو روز کمیته ی مرکزی تصمیم گرفت که از پیش- پارلمان بیرون برود.

دشمنان و مخالفان به وضوح می دانستند که این اقدام به معنای گام نهادن در راه قیام است. سوخانوف می نویسد: "شکی نیست که تروتسکی با بیرون بردن قشون خود از پیش- پارلمان، سکان را به سمت انقلاب قهرآمیز چرخانده بود." گزارش شورای پتروگراد پیرامون خروج از پیش- پارلمان با این فریاد تمام می شد: "پایدار باد مبارزه ی آشکار و مستقیم برای کسب قدرت انقلابی در کشور!" این فریاد در روز نهم اکتبر کشیده شد.

روز بعد، به درخواست لنین، مسأله ی قیام در جلسه ی مشهور کمیته ی مرکزی به صراحت عنوان شد. از همان ابتدای جلسه، لنین سیاست بعدی خود را منوط به نتیجه ی جلسه کرد: یا از طریق کمیته ی مرکزی یا بر علیه اش. سوخانوف می نویسد: "این هم شوخی تازه ی الهه ی فارغ البال تاریخ!"

آن جلسه ی سرنوشت ساز رهبران بلندپایه ی بلشویزم در آپارتمان من برگزار شد، در همان خیابان کارپوفکا (۳۲، آپارتمان ۳۱). اما من هیچ اطلاعی از این قضیه نداشتم. "همسر سوخانوف منشویک، بلشویک بود. "آن شب تدابیر مخصوصی به کار رفته بود تا من حتماً خارج از خانه ی خودم شب را سر کنم: دست کم همسر من اطمینان به عمل آورد که من چنین قصدی دارم. و با لحنی دوستانه و بی غرضانه به من توصیه کرد که پس از اتمام کارم خودم را در راه طولانی بازگشت به خانه خسته نکنم. در هر حال آن مجلس عالی کاملاً از تجاوزات من مصون بود. "مهم تر آن که این مجلس از تجاوزات پلیس کرنسکی هم مصون از آب درآمد.

از بیست و یک عضو کمیته ی مرکزی دوازده تن حضور داشتند. لنین با کلاه گیس و عینک و بدون ریش به آن جا آمد. جلسه ده ساعت به طول کشید. یعنی تا دمدمه های صبح. گاه به گاه برای تجدید قوا چای و نان و سوسیسون صرف می شد. تجدید قوا لازم بود: مسأله بر سر تصرف قدرت در امپراتوری پیشین تزارها دور می زد. طبق معمول، جلسه با گزارش سازمانی سوردلوف آغاز شد. این بار گزارش او به اوضاع جبهه اختصاص داشت. یقیناً از روی قرار قبلی با لنین، تا لنین برای استنتاج های ضروری تکیه گاه لازم را در اختیار داشته باشد. این کار با روش های لنین کاملاً تطبیق می کرد. نمایندگان قشون جبهه ی شمال از طریق سوردلوف هشدار داده بودند که فرماندهان ضدانقلابی تدارک نوعی "نقشه ی مشکوک را می بینند که متضمن اعزام نیروها به پشت جبهه است. " از مینسک، ستاد فرمان دهی جبهه ی غرب، گزارش رسیده بود که شورش کورنیلوفیستی دیگری در حال تکوین است؛ نظر به ماهیت انقلابی پادگان محلی، ستاد فرمان دهی شهر را با نیروهای

قزاق محاصره کرده بود. "ما بین ستاد فرمان دهی و فرماندهان کل ارتش مذاکرات مشکوکی جریان دارد؛" تسخیر ستاد فرمان دهی در مینسک کاملاً ممکن است: پادگان محل آماده است تا حلقه ی قزاق ها را خلع سلاح کند؛ ضمناً افراد پادگان قادرند یک سپاه انقلابی را از مینسک به پتروگراد بفرستند؛ حالت روحی سربازها در جبهه در جهت طرف داری از بلشویک هاست؛ سربازها با کرنسکی مخالفت خواهند کرد. - چنین بود گزارش سوردلوف. همه ی جوانب این گزارش چنان که باید و شاید روشن و مشخص نبود، اما گزارش به طور کلی ماهیتی تماماً دلگرم کننده داشت.

لنین بلافاصله موضع تهاجمی گرفت: "از اوایل ماه سپتامبر تا کنون، نسبت به مسأله ی قیام نوعی بی تفاوتی وجود داشته است." به سرد شدن و سرخوردگی توده ها اشاره می شود. جای شگفتی نیست. "توده ها از حرف و قطع نامه خسته شده اند." باید موقعیت موجود را در تمامیتش در نظر بگیریم. این روزها حوادث شهر بر زمینه ی جنبش عظیم دهقانی رخ می دهند. حکومت برای سرکوب شورش ارضی نیروهای عظیمی لازم دارد. "بدین ترتیب موقعیت سیاسی آماده است. باید از جنبه ی فنی قضیه حرف بزنیم. مسأله این جاست. از طرف دیگر ما هم گاهی اوقات مثل دفاع طلب ها تدارک منظم قیام را نوعی گناه سیاسی می انگاریم." سخن ران آشکارا خویشتن داری می کرد: احساسات فراوانی در وجود او انباشته شده بود. "برای شروع قاطع باید از کنگره ی منطقه ای شمال و از پیشنهاده مینسک بهره برداری کنیم."

کنگره ی شمال دقیقاً در همین روز جلسه ی کمیته ی مرکزی افتتاح شده بود و قرار بود که ظرف دو سه روز خاتمه یابد. لنین شروع "عمل قاطع" را

به عنوان وظیفه ی فوری روزهای بعد مطرح کرد. نباید صبر کنیم. نباید کار را به تعویق بیندازیم. همان طور که از زبان سوردلوف شنیدیم، در جبهه دارند تدارک کودتا می بینند. آیا کنگره ی شوراهای هرگز برگزار خواهد شد؟ نمی دانیم. باید قدرت را فوراً تصرف کنیم و در انتظار هیچ کنگره ای ننشینیم. چندین سال بعد تروتسکی نوشت: "روح کلی آن سخن رانی های پرشور و فی البداهه، لبریز از میل شدید او به تزریق افکار و اراده و اعتماد به نفس و شجاعت خودش به وجود معترضان و متزلزلان و شکاکان، هرگز قابل توصیف و بازسازی نخواهد بود..."

لنین انتظار برخورد با مقاومت های شدید داشت، اما طولی نکشید که ترس او برطرف شد. یک پارچگی کمیته ی مرکزی در رد پیشنهاد قیام فوری در ماه سپتامبر ماهیتی زودگذر داشت: جناح چپ بنا به دلایل زمانی با "محاصره ی آلکساندرینکا" مخالفت کرده بود؛ و جناح راست بنا به دلایل کلی استراتژی، هر چند این مسائل هنوز هم کاملاً حل و فصل نشده بودند. ظرف سه هفته چا به جانی چشم گیری به سمت چپ در کمیته ی مرکزی رخ داده بود. ده تن در برابر دو تن به قیام رأی موافق دادند. این پیروزی بزرگی بود!

چندی پس از انقلاب، در مرحله ی تازه ای از کشمکش های درونی حزب، لنین در خلال مباحثه ای در کمیته ی پتروگراد به خاطر آورد که چگونه تا پیش از آن جلسه ی کمیته ی مرکزی، "از فرصت طلبی وحدت طلب های انترناسیونالیست می ترسیدم، اما ترسم برطرف شد. با این حال در حزبمان برخی از اعضای (کمیته ی مرکزی) موافق نبودند. و من سخت از این بابت اندوهگین شدم." گذشته از تروتسکی، که بعید است لنین او را در مد نظر داشته بود، یگانه انترناسیونالیست های کمیته ی مرکزی عبارت بودند

از یوفه، سفیر آتی شوروی در برلین، اوریتسکی، رئیس آتی چکا در پتروگراد، و سوکولنیکوف، مبدع آتی چرونتس. هر سه ی این ها جانب لنین را گرفتند. مخالفان او دو تن از بلشویک های قدیمی بودند که در فعالیت های خود از همه ی افراد دیگر به لنین نزدیک تر محسوب می شدند: زینوویف و کامنف. هنگامی که لنین گفت: "سخت از این بابت اندوهگین شدم." اشاره اش به همین دو تن بود. جلسه ی روز دهم تقریباً تماماً در انتقادی پرشور از زینوویف و کامنف خلاصه شد. لنین سرکردگی حمله را برعهده داشت، و دیگران هم یکی پس از دیگری در حمله شرکت کردند.

قطع نامه ی آن جلسه، که به کمک نک جویده ی یک مداد و به روی یک صفحه از دفترچه ی شطرنجی مشق کودکان شتاب زده به دست لنین نوشته شد، ساختمان بسیار نامتفاوتی داشت، اما با این حال در جهت سیر به سمت قیام تکیه گاه محکمی به دست می داد. "کمیتة ی مرکزی تشخیص داده است که هم موقعیت بین المللی انقلاب روسیه (شورش در ناوگان آلمان به عنوان بارزترین تجلی رشد انقلاب سوسیالیستی جهانی در سراسر اروپا، و هم چنین خطر انعقاد صلح مابین امپریالیست ها به قصد خفه کردن انقلاب در روسیه)- و موقعیت نظامی (تصمیم تردیدناپذیر بورژوازی روس و کرنسکی و شرکاء به تسلیم پترزبورگ به آلمان ها)- همه ی این ها در ارتباط با شورش دهقانی و افزایش اعتماد مردم به حزب ما (انتخابات مسکو)، و سرانجام تدارک آشکار دومین حمله ی کورنیلوفیستی (انتقال نیروها از پترزبورگ، گسیل قزاق ها به درون شهر پترزبورگ، محاصره ی مینسک به وسیله ی نیروهای قزاق، و غیره)- همه ی این ها قیام مسلحانه را در دستور روز قرار می دهند. حال که کمیتة ی مرکزی بدین سان تشخیص داده است که قیام

مسلحانه اجتناب ناپذیر است و موقعش کاملاً فرارسیده است، این کمیته به همه ی سازمان های حزب توصیه می کند که رهنمودشان این باشد، و همه ی مسائل عملی را (کنگره ی شوراهای منطقه ی شمال، خروج نیروهای نظامی از پترزبورگ، شورش نیروهای مسکو و مینسک) از این دیدگاه بررسی و حل و فصل کنند."

نکته ی مهم در این میان، که ما را در شناخت خصوصیات آن لحظه و نویسندگی قطع نامه یاری می کند، همانا ترتیب بر شمردن شرایط قیام است. ابتدا پختگی انقلاب جهانی ذکر شده است؛ قیام در روسیه فقط به عنوان حلقه ای در یک زنجیر عمومی تلقی شده است. چنین بود مبداء همیشگی حرکت لنین و اصل عمده اش: او طور دیگری نمی توانست استدلال کند. او وظیفه ی قیام را مستقیماً به عنوان وظیفه ی حزب مطرح کرده بود. مسأله ی دشوار سازگار کردن تدارک قیام با فعالیت شوراها هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. پیرامون کنگره ی سراسری شوراهای روس حتی یک کلمه در میان نیست. در اشاره به تکیه گاه های قیام، "خروج نیروهای نظامی از پترزبورگ" به اصرار تروتسکی به کنگره ی منطقه ای شمال و "شورش نیروهای مسکو و مینسک" افزوده شده بود. این یگانه اشاره به طرح نهانی قیام بود که بعداً به حکم سیر حوادث در پایتخت اتخاذ گردید. در برابر زینوویف و کامنف که نفس ضرورت قیام را مردود می شمردند، هیچ کس به این قطع نامه، که فقط مبداء استراتژیکی قیام را معین می کرد، هیچ گونه اصلاحیه ی تاکتیکی ای نیفزود.

تلاش های اخیر مورخان رسمی در ارائه ی این قضیه به شکلی که گویی تمامی قشر رهبری حزب به استثنای زینوویف و کامنف طرف دار قیام بودند،

در مقابله با واقعیات و اسناد کاملاً بیهوده و پوچ از آب در می آیند. گذشته از این که کسانی که به نفع قیام رأی دادند بیشتر اوقات می کوشیدند قیام را به آینده ی نامعلومی موکول کنند، دشمنان علنی قیام، یعنی زینوویف و کامنف، حتی در کمیته ی مرکزی تنها نبودند. رایکوف و نوژین که در جلسه ی روز دهم غایب بودند، با این دو تن نظر یکسانی داشتند، و میلی یوتین هم به آنان نزدیک بود. "در محافل بالای حزب نوعی دودلی و تزلزل مشاهده می شود، نوعی ترس از مبارزه برای کسب قدرت." - چنین است شهادت خود لنین. بنا به گفته ی آنتونوف- ساراتوفسکی، میلی یوتین پس از مراجعت به ساراتوف بعد از روز دهم، "درباره ی نامه ی ایلچ، که در آن نامه از ما تقاضای دست به کار شدن شده بود، صحبت کرد، و درباره ی تزلزلات کمیته ی مرکزی، "شکست" مقدماتی پیشنهاد لنین، درباره ی خشم او، و سرانجام درباره ی این که چگونه مسیری به سوی قیام در پیش گرفته شده است." سادوفسکی بلشویک بعداً از "نوعی سردرگمی و عدم اعتماد به نفس که در آن ایام رواج داشت" سخن گفت. "همان گونه که همه می دانند، حتی در میان اعضای کمیته ی مرکزی در آن روزها، درباره ی چگونگی شروع کار و این که آیا اصولاً باید کار را شروع کرد یا خیر، مناقشه و کشمکش وجود داشت."

در آن ایام سادوفسکی خود از رهبران بخش نظامی شورا و سازمان نظامی بلشویک ها بود. اما- چنان که از خاطرات متعدد معلوم است- دقیقاً همین اعضای سازمان نظامی در ماه اکتبر بر علیه قیام تعصب به خرج می دادند. ماهیت خاص سازمان نظامی باعث می شد که رهبران شرایط سیاسی را دست کم بگیرند و برای شرایط فنی اهمیت بیش از حدی قائل شوند. در روز

شانزدهم اکتبر، کرلنکو گزارش داد: "بخش بزرگ تر تشکیلات (سازمان نظامی) معتقدند که نباید این مهم را به طور عملی و به ضرب زور به پیش راند، اما اقلیت برآنند که می توان ابتکار عمل را در دست گرفت." در روز هجدهم، یکی دیگر از اعضای برجسته ی سازمان نظامی، یعنی لاشویچ، چنین گفت: "آیا نباید قدرت را فوراً تصرف کنیم؟ به عقیده ی من نباید سیر حوادث را تسریع کرد... هیچ تضمینی وجود ندارد که ما در حفظ قدرت موفق شویم... طرح استراتژیکی که لنین پیشنهاد کرده است از چهار پا لنگ است. "آنتونوف- اوفسینکو درباره ی ملاقات سران سازمان نظامی با لنین چنین می گوید: "پودویسکی ابراز تردید کرد؛ نوسکی ابتدا جانب او را گرفت، اما بعداً تحت تأثیر لحن پُراطمینان لنین واقع شد؛ من اوضاع فنلاند را توصیف کردم... اعتماد به نفس و ایستادگی لنین تأثیر قوت بخشی بر من داشت و به نوسکی هم قوت قلب بخشید، اما پودویسکی هم چنان لجوجانه در تردید باقی ماند." نباید فراموش کنیم که در همه ی این گونه خاطرات، تردیدها با آب و رنگ و اطمینان ها با روغن غلیظ تصویر شده اند.

چودنوفسکی قاطعاً بر علیه قیام سخن گفت. مانوئیسکی شکاک با لحنی هشداردهنده اعلام کرد که: "جبهه با ما نیست." تامسکی با قیام مخالف بود. ولودارسکی از زینوویف و کامنف حمایت کرد. از این گذشته، بسیاری از مخالفان قیام به صراحت سخن نگفتند. در جلسه ی کمیته ی پتروگراد در روز پانزدهم، کالینین چنین گفت: "قطع نامه ی کمیته ی مرکزی یکی از بهترین قطع نامه هائی است که کمیته ی مرکزی تا کنون اتخاذ کرده است... ما عملاً به قیام مسلحانه نزدیک می شویم. اما فعلاً معلوم نیست که این کار کی ممکن خواهد شد- شاید یک سال دیگر." این نوع "توافق" با کمیته ی مرکزی،

گرچه با خصوصیات کالینین کاملاً جور درمی آمد، منحصر به او نبود. بسیاری از افراد فقط به این منظور از قطع نامه هواداری کردند تا مبارزه ی خود را بر علیه قیام تضمین کنند.

در مسکو کمتر از هر جای دیگر در میان رهبران یک پارچگی وجود داشت. دفتر منطقه ای از لنین حمایت می کرد. در کمیته ی مسکو دودلی های بسیار زیادی دیده می شد؛ احساسات حاکم متمایل به تعویق بود. کمیته ی ایالتی موضع نامشخصی گرفته بود، اما بنا به گفته ی یاکوفلوا، اعضای دفتر منطقه ای معتقد بودند که در لحظه ی حساس کمیته ی ایالتی به جمع مخالفان قیام خواهد پیوست.

لیدف از ساراتوف تعریف کرده است که چگونه چندی پیش از انقلاب هنگام دیدار از مسکو با رایکوف به قدم زنی رفت و چگونه رایکوف ضمن اشاره به خانه های سنگی و فروشگاه های پرزرق و برق و دادوستد هیجان آمیزی که در آن ها جریان داشت، از دشواری وظیفه ی آتی زبان به شکایت گشود: "در این جا در قلب مسکوی بورژوا ما به کوتوله هائی می مانیم که در فکر جا به جا کردن کوهند."

در همه ی سازمان های حزب، در همه ی کمیته های ایالتی اش، بسیاری از اعضاء همان حالت روحی زینوویف و کامنف را داشتند. در بسیاری از کمیته ها اکثریت با همین اشخاص بود. حتی در شهر پرولتری ایوانوو-وزنسنسک، همان جا که فقط بلشویک ها فرمان می راندند، اختلاف نظر مابین محافل حاکم شکل بسیار حادی گرفته بود. در سال ۱۹۲۵، هنگامی که دیگر افراد خاطرات خود را با مقتضیات مسیر جدید وفق داده بودند، کیسلف، از کارگرهای کهنه کار بلشویک، چنین نوشت: "اعضای کارگر حزب، به

استثنای تنی چند، با لنین همراه بودند. اما گروه کوچکی از روشن فکرهای حزب و کارگرهای تک رو با لنین مخالفت می کردند. "در مباحثات علنی، مخالفان قیام همان استدلال های زینوویف و کامنف را تکرار می کردند. کیسلف ادامه می دهد: "اما در گفت و گوهای خصوصی، انتقاد شکل حادثر و صریح تری می گرفت. در این نوع گفت و گوها گاهی اوقات کار به جایی می کشید که می گفتند: لنین دیوانه است؛ او دارد طبقه ی کارگر را به سوی نابودی حتمی سوق می دهد. از این قیام مسلحانه هیچ فایده ای نمی بریم؛ داغانمان می کنند، حزب و طبقه ی کارگر را از میان می برند، و آن وقت انقلاب سال های سال به تعویق می افتد و الخ..." مخصوصاً فرونز چنین طرز فکری داشت، چون او با وجود شهادت عظیم شخصی اش، به گشودگی فکر ممتاز نبود.

حتی پیروزی قیام در پتروگراد در بسیاری از نقاط نتوانست رکود سیاست انتظار و مقاومت مستقیم جناح راست را درهم بشکند. در نتیجه ی تزلزل رهبران، کم مانده بود که شیرازه ی قیام در مسکو فرو بپاشد. در کیف؛ کمیته ی شهر به ریاست پیاتاکوف، که سیاست تدافعی محضی را پیشه کرده بود، ابتکار عمل و بعداً نیز قدرت را مآلاً به رادا تحویل داد. وراچف می گوید: "سازمان حزبمان در ورونژ تزلزل فراوانی به خرج داد. انقلاب واقعی در ورونژ... به وسیله ی کمیته ی حزب صورت نگرفت، بلکه به دست اقلیت فعالش به رهبری مویزیف به فرجام رسید." در یک رشته از شهرهای ایالتی، بلشویک ها در ماه اکتبر "برعلیه ضدانقلاب" با سازش کاران متحد شدند. تو گویی سازش کاران در آن ایام یکی از تکیه گاه های اصلی ضدانقلاب نبودند! تقریباً در همه ی نقاط، هم از بالا و هم از پایین فشاری لازم بود تا

واپسین دودلی کمیته های محلی فرو بریزد و آن کمیته ها و ادار به گسستن از سازش کاران و مجبور به رهبری جنبش بشوند. شلیاپنیکوف، که خود سهم بزرگی در این تزلزلات داشت، گزارش می دهد که: "روزهای اواخر اکتبر و اوایل نوامبر واقعاً روزهای 'تلاطم عظیم' در محافل حزبمان بودند. بسیاری از اعضاء به سرعت دست خوش احساسات می شدند."

همه ی عناصری که مانند بلشویک های خارکوف در اوایل انقلاب خود را در اردوی بلشویک ها یافته و سپس حیرت کرده بودند که "چگونه ممکن است چنین چیزی رخ داده باشد،" به طور کلی در روزهای اکتبر جانی برای خود پیدا نکردند بلکه صرفاً تزلزل به خرج دادند و منتظر شدند. این افراد اینک، یعنی در دوره ی ارتجاع عقیدتی، خویشان را با اطمینان بیشتری در زمره ی "بلشویک های قدیمی جا می زنند. به رغم تلاش وسیعی که در سال های اخیر به منظور کتمان این واقعیات به عمل آمده است، و حتی بدون پرونده های محرمانه ای که اکنون خارج از دسترس پژوهش گران قرار دارند، شهادت های فراوانی در خاطرات و مجلات تاریخی و روزنامه های آن ایام حفظ شده است که همه ثابت می کنند دستگاه رسمی این انقلابی ترین حزب جهان هم در آستانه ی انقلاب مقاومت عظیمی به خرج داد. محافظه کاری قهراً جای خود را در بوروکراسی باز می کند. دستگاه فقط تا وقتی می تواند وظیفه ی انقلابی خود را به جا بیاورد که به صورت ابزاری در خدمت حزب باقی بماند، تابع آرمان باشد، و توده ها کنترلش کنند.

قطع نامه ی دهم اکتبر اهمیت عظیمی کسب کرد. این قطع نامه هواداران صمیمی قیام را به موقع بر زمین محکم قوانین حزب قرار داد. از آن به بعد، در همه ی سازمان های حزب و در همه ی هسته هایش، مسئولیت های مهم

برعهده ی راسخ ترین عناصر افتاد. سازمان های حزب، و اول از همه سازمان پتروگراد، تکانی به خود دادند، سیاهه ی نیروها و منابع مادی خود را جمع آوری کردند، شبکه ی ارتباطی شان را تقویت نمودند، و به مبارزه ی خود برای سرنگونی حکومت تمرکز بیشتری بخشیدند.

اما این قطع نامه به اختلاف نظرهای موجود در کمیته ی مرکزی پایان نداد. برعکس، این اختلاف نظرها را به ضابطه درآورد و آن ها را عیان ساخت. زینوویف و کامنف، که تا همین دیروز در بخش معینی از محافل رهبری احساس می کردند که جو هم دلی احاطه شان کرده است، اینک وحشت زده می دیدند که چگونه همه چیز به سرعت شروع به چرخش به سمت چپ کرده است. این دو تصمیم گرفتند که بیش از آن اتلاف وقت نکنند، و همان روز بعد بیانیه ی مفصلی در میان اعضاء حزب توزیع کردند. آن ها نوشته بودند: "در برابر تاریخ، در برابر پرولتاریای جهانی، در برابر انقلاب روسیه و در برابر طبقه ی کارگر روسیه، در لحظه ی حاضر ما حق نداریم که تمامی آینده را بر سر ورق قیام مسلحانه شرط بندی کنیم."

نقشه ی آنان این بود که به عنوان یک حزب قدرتمند مخالف وارد مجلس مؤسسان شوند، مجلس مؤسسائی که "در فعالیت های انقلابی خود فقط می تواند به شوراها متکی باشد." و از این فرض چنین فرمولی ساخته بودند: "مجلس مؤسسان و شوراها- یعنی نهاد دولتی مرکبی که به سویس در حرکتیم." قرار بر این بود که مجلس مؤسسان، با اقلیت قطعی بلشویکس، و شوراها با اکثریت بلشویکشان- یعنی ارگان بورژوازی و ارگان طبقه ی کارگر- در نظام مسالمت آمیزی از قدرت دوگانه با هم ترکیب شوند. این طرح

حتی در زمان رهبری سازش کاران هم به موفقیت نرسیده بود. حال که شوراها بلشویک شده بودند، چگونه می توانست به موفقیت برسد؟

زینوویف و کامنف چنین نتیجه گرفته بودند که: "مطرح کردن انتقال قدرت به حزب طبقه ی کارگر- چه اکنون و چه در هر زمان دیگر- خطای تاریخی بزرگی است. خیر، حزب طبقه ی کارگر رشد خواهد کرد، و برنامه اش برای توده های وسیع تر و هر چه وسیع تر مردم روشن خواهد شد."

این امید به رشد لاینقطع بلشویزم در آتیه، مستقل از سیر واقعی تضادهای طبقاتی، در قطب مخالف شعار آن روزهای لنین: "موفقیت انقلاب روسیه و انقلاب جهانی وابسته به دو سه روز مبارزه است." قرار داشت.

لازم به توضیح نیست که در این مناقشه ی حاد حقیقت در کنار لنین بود. موقعیت های انقلابی را نمی توان دل خواهانه حفظ نمود. اگر بلشویک ها قدرت را در اکتبر و نوامبر تصرف نکرده بودند، به احتمال قوی دیگر هرگز نمی توانستند تصرفش کنند. در آن صورت توده ها در نزد بلشویک ها هم همان مغایرت حرف و عمل را که از آن به ستوه آمده بودند مشاهده می کردند و آن گاه همان طور که اخیراً از سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها کناره گرفته بودند، ظرف دو سه ماه از این حزبی هم که امیدهایشان را بر باد داده بود کناره می گرفتند. و سپس بخشی از کارگران دچار بی تفاوتی می شدند، و بخشی دیگر در تحركات تشنج آمیزی از قبیل طغیان های آناشویستی و شبیخون های چریکی و ترور ناشی از حس کین توزی و یأس، نیروی خود را به هدر می دادند. آن وقت بورژوازی فرصتی را که بدین شکل به دست می آورد برای انعقاد صلح جداگانه با هوهنزولرن و امحاء سازمان های انقلابی به کار می گرفت. روسیه بار دیگر به عنوان یک کشور نیمه

امپریالیستی و نیمه مستعمره وارد جرگه ی دولت های سرمایه داری می شد. انقلاب پرولتری به آینده ای نامعلوم موکول می شد. بر اثر درک عمیق همین چشم انداز بود که لنین با لحنی هشداردهنده فریاد برداشت که: "آینده ی انقلاب روسیه و انقلاب جهانی وابسته به دو سه روز مبارزه است."

اما اینک، از روز دهم ماه تا کنون، وضعیت حزب از ریشه دگرگون شده بود. لنین دیگر "مخالف" تک افتاده ای، که کمیته ی مرکزی پیشنهادهاش را به کنار می روفت، محسوب نمی شد. حال جناح راست منزوی شده بود. لنین دیگر مجبور نبود حق تهییج گری آزادانه را به بهای استعفاء از کمیته ی مرکزی به دست بیاورد. اکنون مشروعیت حزبی پشتیبان او بود. از سوی دیگر، اینک زینوویف و کامنف به دلیل توزیع بیانییه ی خود، دائر بر حمله به تصمیم اکثریت کمیته ی مرکزی، ناقض انضباط محسوب می شدند. لنین در حین مبارزه هرگز اشتباهات دشمنان خود را- حتی اشتباهات بسیار کوچک تر از آن را- بی مجازات نمی گذاشت!

در جلسه ی روز دهم، بنا به پیشنهاد ژرژینسکی، دفتر سیاسی ای مرکب از هفت تن انتخاب گردید. لنین، تروتسکی، زینوویف، کامنف، استالین، سوکولنیکوف و بونوف. اما این نهاد جدید تماماً غیر عملی از آب درآمد. لنین و زینوویف هنوز در نهان گاه به سر می بردند؛ به علاوه، زینوویف هم چنان بر علیه قیام می جنگید، کامنف هم همین طور. دفتر سیاسی در ترکیب اکتبرش حتی یک بار هم اجلاس نکرد، و طولی نکشید که به کلی به دست فراموشی سپرده شد- درست به همان شکل که سازمان های خاص دیگر هم که در گرداب حوادث تشکیل شده بودند، به دست فراموشی سپرده شدند.

در جلسه ی روز دهم هیچ نقشه ی عملی ای برای قیام، حتی به طور تقریبی، طرح ریزی نشد. اما بدون آن که در قطع نامه ذکر ی از این نکته به میان آید، موافقت شد که قیام زودتر از کنگره ی شوراهای صورت بگیرد و در صورت امکان پیش از پانزدهم اکتبر شروع شود. همه داوطلبانه با این تاریخ موافقت نکردند. این ضرب العجل آشکارا برای خیزشی که قرار بود در پتروگراد انجام بگیرد بیش از حد کوتاه بود. اما اصرار به تعویق به مثابه ی حمایت از جناح راست و درهم آمیختن مواضع مختلف می بود. از این گذشته، هیچ وقت برای تعویق دیر نیست!

شرح چگونگی تعیین روز پانزدهم به عنوان موعد قیام نخستین بار در خاطرات تروتسکی از لنین در ۱۹۲۴، یعنی هفت سال پس از رویداد، به چاپ رسید. اندکی بعد استالین گفته ی تروتسکی را به پرسش گرفت، و اینک این قضیه در نوشتارهای تاریخی روسیه به مسأله ی حادی تبدیل شده است. همان طور که همه می دانند، قیام در تاریخی که در بدو امر معین شده بود به عمل در نیامد و به واقع در روز بیست و پنجم صورت گرفت. مورخان ناخلف معتقدند که محال است در سیاست کمیته ی مرکزی خطائی رخ داده باشد و یا حتی در ارتباط با یک موعد معین تأخیری بروز کرده باشد. استالین درباره ی این موضوع چنین می نویسد: "پس نتیجه می گیریم که کمیته ی مرکزی روز پانزدهم را برای وقوع قیام تعیین کرد و سپس خود تصمیم خویش را زیر پا نهاد(!)، و موعد مقرر را تا روز بیست و پنجم به تعویق انداخت. آیا چنین چیزی حقیقت دارد؟ خیر، حقیقت ندارد." استالین آن گاه به این نتیجه می رسد که "حافظه ی تروتسکی به او خیانت کرده است." و در اثبات این

نکته یادآور می شود که قطع نامه ی روز دهم موعدی را برای قیام تعیین نکرده بود.

این مناقشه درباره ی روزشمار قیام، برای درک ضرب آهنگ رویدادها حائز اهمیت بسیار است و احتیاج به روشن گری دارد. کاملاً درست است که قطع نامه ی روز دهم تاریخی دربر نداشت. اما این قطع نامه ی کلی به قیامی مربوط می شد که قرار بود در سراسر کشور رخ دهد، و ضمناً بنا بود که متن قطع نامه به دست صدها و هزاران تن از کارگران پیشاهنگ حزب بیفتد. ذکر موعد سری قیامی که قرار بود چند روز بعد در پتروگراد سر بگیرد، از عقل و احتیاط سخت به دور می بود. باید به یاد آورد که در آن روزها نئین از سر احتیاط حتی روی نامه های خود هم تاریخ نمی گذاشت. در این مورد خاص، مسأله بر سر تصمیمی آن چنان پُراهمیت و در عین حال آن چنان ساده دور می زد که هیچ یک از اعضای حاضر نمی توانست در به خاطر آوردنش دچار اشکال شود. به خصوص آن که همه متوجه بودند که مسأله فقط بر سر چند روز است و بس. بدین ترتیب، اشاره ی استالین به متن قطع نامه نشانه ی نافهمی کامل اوست.

با این حال ما قبول داریم که استناد یکی از شاهدان واقعه به حافظه ی خودش، به خصوص هنگامی که گفته ی او را شاهد دیگری به پرسش گرفته است، برای پژوهنده ی تاریخ بسنده نیست. خوشبختانه این مسأله در سطح دیگری، یعنی برپایه ی تحلیل اوضاع و اسناد، بی آن که جای کمترین شکی باقی بماند قابل حل و فصل است.

قرار بر این بود که کنگره ی شوراها در روز بیستم گشایش بیابد. مابین جلسه ی کمیته ی مرکزی و موعد کنگره ده روز فاصله وجود داشت. بنا بود

که کنگره در جهت انتقال قدرت به شوراهای دست به تهییج‌گری نزنند بلکه قدرت را تصرف کند. اما چند صد تن نماینده به تنهایی قادر به فتح قدرت نبودند؛ لازم بود که قدرت برای کنگره و پیش از تشکیل کنگره تصرف شود. "ابتدا کرنسکی را تسخیر کنید و بعد کنگره را تشکیل دهید." - این اندیشه از اواسط ماه سپتامبر به بعد در مرکز تمام تهییج‌گری‌های لنین قرار داشت. همه‌ی کسانی که به طور کلی از تسخیر قدرت هواداری می‌کردند، علی‌الاصول با این اندیشه‌ی لنین موافق بودند. از این رو کمیته‌ی مرکزی ناچار بود وظیفه‌ی اجرای قیام را مابین روز دهم تا روز بیستم اکتبر برعهده بگیرد. و چون محال بود بتوان پیش‌بینی کرد که مبارزه چند روز به طول خواهد کشید، روز پانزدهم برای شروع قیام تعیین شد. تروتسکی در خاطرات خود از لنین چنین نوشته است: "چنان‌که من به یاد دارم درباره‌ی موعده قیام هیچ‌گونه جروبحثی در نگرفت. همه واقف بودند که آن موعده تقریبی است و صرفاً به منظور تسهیل سمت‌گیری تعیین شده و می‌توان آن را به حکم جریان حوادث به جلو یا به عقب انداخت. اما چنین تسریع یا تأخیری فقط منحصر به چند روز می‌توانست باشد، نه بیشتر. ضرورت یک موعده معین، آن هم موعده‌ی نزدیک، کاملاً بدیهی بود."

براساس این منطق سیاسی، مسأله اساساً باید حل شده تلقی شود. اما از حیث برهان‌های تکمیلی کمبودی در میان نیست. لنین مصرانه و به کرات پیشنهاد کرده بود که حزب برای شروع فعالیت‌های نظامی، از امکانات کنگره‌ی منطقه‌ای شوراهای شمال استفاده کند. این اندیشه در قطع‌نامه‌ی کمیته‌ی مرکزی هم گنجانده شده بود. اما کنگره‌ی منطقه‌ای، که در روز دهم افتتاح شده بود، درست پیش از روز پانزدهم خاتمه می‌یافت.

در جلسه ی روز شانزدهم، زینوویف ضمن پافشاری بر لغو قطع نامه ای که شش روز پیش به تصویب رسیده بود، درخواست کرد که: "ما باید صریحاً به خود بگوئیم که در پنج روز آینده دست به قیام نخواهیم زد." منظورش پنج روزی بود که تا تشکیل کنگره ی شوراهای باقی مانده بود. کامنف در همین کنفرانس مدعی شد که "تعیین موعد برای قیام ماجراجوئی است،" و به کنفرانس تذکار داد که: "قبلاً گفته شده بود که عملیات باید پیش از روز بیستم صورت بگیرد." هیچ کس به این گفته اعتراض نکرد و نمی توانست هم بکند. کامنف همین تأخیر در قیام را به شکست قطع نامه ی لنین تعبیر می کرد. بر طبق سخنان او، "در طول این هفته هیچ عملی" در جهت قیام "صورت نگرفته است." این گفته مبالغه ای بیش نبود. تعیین موعد همه را وادار کرده بود که نقشه های خود را منسجم تر و آهنگ فعالیت های خود را سریع تر کنند. اما شکی نیست فاصله ی پنج روزه ای که در جلسه ی روز دهم تعیین شده بود، بیش از اندازه کوتاه از آب درآمده بود. امر تعویق اینک دیگر واقعیت یافته بود. کمیته ی اجرایی مرکزی فقط در روز هفدهم گشایش کنگره ی شوراهای را به روز بیست و پنجم موکول کرد. تعویقی فرخنده تر از این امکان نداشت.

لنین که در انزوای خود همه ی این اصطلاحات و سنگ اندازی های درون حزبی را ناگزیر در شکل اغراق آمیز می دید، از تأخیر در قیام به هراس افتاد و خواستار جلسه ی تازه ای مرکب از کمیته ی مرکزی و نمایندگان شعبه های مهم حزب در پایتخت شد. در این جلسه که در روز شانزدهم در حومه ی شهر در لسنوی تشکیل شد، زینوویف و کامنف استدلال های فوق الذکر را برله لغو موعد قدیم و برعلیه تعیین موعدی جدید ارائه دادند.

بار دیگر مناقشه با حرارتی دو چندان از سرگرفته شد. میلیونین معتقد بود که: "ما برای فروآوردن ضربه ی اول آمادگی نداریم... چشم انداز دیگری در پیش داریم: برخورد مسلحانه... روز به روز رشد می کند و امکانش دم به دم نزدیک تر می شود. و ما باید برای این برخورد آماده باشیم. اما این چشم انداز با امر قیام تفاوت دارد." میلیونین همان موضع تدافعی را، که زینویف و کامنف با لحن صریح تری از آن دفاع می کردند، اتخاذ کرده بود. شوتمان، کارگر سال خورده ای که تمام تاریخچه ی حزب را به چشم خود دیده بود، گفته است که در این کنفرانس شهری حالت روحی موجود هم در کمیته ی حزب و هم در کمیته ی نظامی انقلابی نسبت به حالت کمیته ی مرکزی از مبارزه طلبی بسیار کمتری بهره داشت. "ما نمی توانیم قیام کنیم اما باید آماده باشیم." ننین میلیونین و شوتمان را بابت ارزیابی بدبینانه شان از تناسب نیروها به باد حمله گرفت: "مسئله بر سر مبارزه با ارتش نیست، بلکه بر سر مبارزه ی بخشی از ارتش با بخشی دیگر است... واقعیات ثابت می کنند که ما بر دشمن برتری داریم. چرا کمیته ی مرکزی نتواند کار را شروع کند؟"

تروتسکی در این جلسه حضور نداشت. او درست در همان ساعات مشغول به تصویب رساندن قطع نامه ی کمیته ی نظامی انقلابی بود. اما کرینکو که همان روزها دست در دست تروتسکی و آنتونوف- اوفسینکو کنگره ی منطقه ای شوراهای شمال را برگزار کرده بود، از دیدگاهی که در چند روز گذشته با استحکام تمام در اسمولنی تبلور یافته بود، دفاع کرد. کرینکو یقین داشت که "آب چنان که باید، به جوش آمده است." پس گرفتن قطع نامه ی قیام "بزرگ ترین خطای ممکن است." اما او "بر سر این که چه کسی قیام را

شروع کند و چگونه شروع کند،" با لنین مخالف بود. تعیین موعد قطعی لنین هنوز مقتضی نیست. "اما نقل و انتقال نیروها درست همان مسأله ی جنگ افروزی است که مبارزه بر سرش جریان دارد... حمله به ما واقعیت محض است، و ما می توانیم از این واقعیت استفاده کنیم... لازم نیست نگران باشیم که کار را چه کس شروع می کند، چون کار از هم اکنون شروع شده است." کرلنکو به تشریح و توصیه ی سیاستی پرداخته بود که کمیته ی نظامی انقلابی و کنفرانس پادگان اتخاذ کرده بودند. مسأله ی قیام دقیقاً در همین راستا به گسترش خود ادامه داد.

لنین به سخنان کرلنکو پاسخ نداد. او تصویر زنده ی شش روز گذشته را در پتروگراد به چشم خود ندیده بود. لنین از تأخیر می ترسید. توجه او بر مخالفان علنی قیام متمرکز شده بود. همه ی اظهارنظرهای جنبی، ضوابط مشروط، و پاسخ های غیرقطعی، در نظر او به حمایت غیرمستقیم از زینوویف و کامنف تعبیر می شدند؛ این دو با تهور و جسارت کسانی با لنین مخالفت می کردند که پل های پشت سر خود را سوزانده اند. کامنف دلیل آورد که: "ماحصل هفته نشان می دهد که ما اطلاعات لازم را برای قیام در اختیار نداریم. ما دستگاهی برای قیام در دست نداریم. دستگاه دشمن به مراتب قوی تر است و احتمالاً در طول هفته ی گذشته عظیم تر هم شده است... در این جا دو تاکتیک با یک دیگر در جنگند: تاکتیک توطئه و تاکتیک ایمان به نیروهای محرک انقلاب روسیه." هر گاه زمین ضرورت می یابد، فرصت طلب ها به این نیروهای محرک ایمان می آورند.

لنین پاسخ داد: "اگر به درستی قیام اعتقاد دارید، لازم نیست دم از توطئه بزنید. اگر قیام از لحاظ سیاسی اجتناب ناپذیر باشد، پس باید قیام را هنر تلقی

کنیم." آن مناقشه ی بنیادی و واقعاً اصولی در حزب دقیقاً در همین راستا صورت گرفت. حل و فصل این مناقشه، به این یا به آن طریق، سرنوشت انقلاب را تعیین می کرد. با این حال، در چارچوب ضابطه ی کلی لنین، که به اکثریت کمیته ی مرکزی وحدت بخشیده بود، مسائل فرعی اما در عین حال مهمی نیز مطرح شدند: بر اساس موقعیت پخته ی سیاسی چگونه باید به قیام نزدیک شویم؟ چگونه از سیاست به فن انقلاب پلی بیاوریم؟ و توده ها را چگونه به آن سوی پل ببریم؟

یوفه، که به جناح چپ تعلق داشت، از قطع نامه ی روز دهم پشتیبانی کرده بود. اما او در یک نکته با لنین مخالف بود: "حقیقت ندارد که مسأله اکنون فقط یک مسأله ی فنی است. اکنون هم باید لحظه ی قیام را از دیدگاه سیاسی در نظر گرفت." همین هفته ی گذشته نشان داده است که در نظر حزب و شورا و توده ها قیام هنوز به یک مسأله ی صرفاً فنی تبدیل نشده است. درست به همین دلیل نتوانستیم از موعدی که در روز دهم معین شد، پیروی کنیم.

قطع نامه ی تازه ی لنین دائر بر دعوت از "همه ی سازمان ها و همه ی کارگران و سربازان به تدارک مستحکم و هم جانبه ی قیام مسلحانه" با بیست رأی موافق در برابر ۲ رأی مخالف- زینویف و کامنف- و سه رأی ممتنع به تصویب رسید. مورخان رسمی این ارقام را به عنوان برهانی بر بی مقداری کامل مخالفان بازگو می کنند. اما آنان قضیه را ساده می کنند. حرکت به سوی چپ در اعماق حزب چنان قوی بود که مخالفان قیام، که جرئت نمی کردند علناً قد علم کنند، صلاح خویشتن را در این دیدند که هرگونه دیوار اصولی را مابین دو اردو از میان بردارند. اگر سرنگونی، به رغم

موعدی که قبلاً معین شده بود، هنوز، یعنی تا روز شانزدهم، تحقق نیافته است آیا نمی توان کاری کرد که در آینده هم قضیه به "مسیری" افلاطونی "در جهت قیام" محدود شود؟ تنها نبودن کالینین به روشنی در همان جلسه آشکار شد. قطع نامه ی زینوویف دائر بر "هرگونه اقدامی پیش از مشورت با گروه بلشویک ها در کنگره ی شوراهای قابل قبول نیست"، با پانزده رأی مخالف در برابر شش رأی موافق و سه رأی ممتنع رد شد. در این جاست که آراء واقعی را می توان دریافت. برخی از "مدافعان" قطع نامه ی کمیته ی مرکزی واقماً بر آن بودند که تصمیم نهائی را تا کنگره ی شوراهای و تا کنفرانس تازه ای با بلشویک های ایالات، که اکثرشان میانه روتر بودند، به تأخیر بیندازد. این "مدافعان"، با احتساب آراء ممتنع، نه تن از بیست و چهار تن را دربر می گرفتند. یعنی بیش از یک سوم از عده ی کل را تشکیل می دادند. البته این رقم هنوز اقلیت محسوب می شود، اما به عنوان ستاد اقلیت مهمی را تشکیل می دهد. ضعف بی درمان این ستاد در این نکته نهفته بود که در میان صفوف عادی حزب و یا در میان طبقه ی کارگر از هیچ حمایتی برخوردار نبود.

روز بعد، کامنف در توافق با زینوویف بیانیه ای را به روزنامه ی گورکی داد که در آن به تصمیم شب قبل حمله شده بود. کامنف چنین نوشته بود: "نه فقط من و زینوویف، بلکه چند تن دیگر از رفقای اهل عمل نیز، معتقدیم که اقدام به قیام مسلحانه در حال حاضر، با تناسب فعلی نیروها، مستقل از کنگره ی شوراهای و چند روز پیش از تشکیل این کنگره، عمل غیرقابل قبولی است که طبقه ی کارگر و انقلاب را به نابودی خواهد کشید... شرط بندی همه چیز... بر سر برگ قیام در این چند روزه ی آتی، حرکتی ناشی از نومیدی

خواهد بود. و حزب ما قوی تر از آن است، و آینده اش درخشان تر از آن است که دست به چنین اقدامی زند... " فرصت طلب ها همیشه احساس می کنند "قوی تر از آنند" که به میدان نبرد بروند.

نامه ی کامنف اعلام جنگ مستقیمی بر علیه کمیته ی مرکزی بود، آن هم بر سر مسأله ای که هیچ کس درباره اش قصد شوخی نداشت. وضع موجود بلافاصله به طرز فوق العاده ای حاد شد. چند ماجرای شخصی دیگر هم که منشاء سیاسی واحدی داشتند، مزید بر علت شدند و اوضاع را پیچیده تر کردند. در جلسه ی شورای پتروگراد در روز هجدهم، تروتسکی در پاسخ به سؤال دشمن اعلام کرد که شورا موعدی برای قیام در چند روزه ی آتی تعیین نکرده است، اما اگر تعیین چنین موعدی ضرورت بیابد، کارگران و سربازان هم چون یک تن واحد قیام خواهند کرد. کامنف که در هیئت رئیسه در کنار تروتسکی نشسته بود، بلافاصله برای ادای گفته ی کوتاهی به پا خاست: او می خواست بر یکایک کلمات تروتسکی صحه بگذارد. این ترفند محیلانه ای بود. تروتسکی بر آن بود که با یک فرمول فریبنده ی تدافعی پوششی حقوقی بر سیاست تعرضی حزب بیفکند، حال آن که کامنف با وجود اختلاف ریشه ای اش با فرمول تروتسکی، سعی کرد این فرمول را برای پوشاندن سیاستی کاملاً مخالف با سیاست حزب به کار بگیرد.

برای خنثی کردن حيله ی کامنف، تروتسکی همان روز ضمن سخن رانی در کنفرانس سراسری کمیته های کارخانه ها و کارگاه های روسیه چنین گفت: "جنگ داخلی اجتناب ناپذیر است. فقط باید این جنگ را طوری سازمان بدهیم که حتی المقدور درد و رنج کمتری دربر داشته باشد. با تزلزل و نوسان نمی توانیم به این هدف نائل شویم، بلکه فقط از راه مبارزه ای سرسختانه و

شجاعانه برای کسب قدرت می توانیم به آن دست بیابیم." همه دریافتند که کلمات تروتسکی پیرامون تزلزل و نوسان متوجه زینوویف و کامنف و یاران این دو بوده است.

علاوه بر این، تروتسکی بررسی مسأله ی سخن رانی کامنف را در شورا به جلسه ی بعدی کمیته ی مرکزی ارجاع کرد. در این فاصله، کامنف چون می خواست که دستش در تهییج گری بر علیه قیام باز باشد، از عضویت در کمیته ی مرکزی استعفاء کرد. مسأله در غیاب او مورد بررسی قرار گرفت. تروتسکی اصرار کرد که "وضعیتی که ایجاد شده مطلقاً غیر قابل تحمل است"، و پیشنهاد کرد که استعفا ی کامنف پذیرفته شود.\*

سوردلوف ضمن پشتیبانی از پیشنهاد تروتسکی، نامه ای از لنین بر خواند که در آن لنین زینوویف و کامنف را بابت بیانیه ای که در روزنامه ی گورکی به چاپ رسانده بودند اعتصاب شکن خوانده و خواستار اخراجشان از حزب شده بود. لنین نوشته بود: "حیله ی کامنف در جلسه ی شورای پتروگراد حقیقتاً حیله ی پلیدی بود. او می گوید که صددرصد با تروتسکی موافق است!

---

\*- در صورت جلسه های ۱۹۱۷ کمیته ی مرکزی، منتشر در سال ۱۹۲۹، آمده است که تروتسکی در توضیح بیانیه ی خود به شورا، گفته بود: "رفتار کامنف مرا وادار به ادای این بیانیه کرده است." در این جا یا در ثبت مطلب اشتباهی رخ داده و یا آن که در مطلب ثبت شده بعداً دست کاری شده است. بیانیه ی تروتسکی نیاز به هیچ گونه توضیح خاصی نداشت؛ این بیانیه از بطن شرایط موجود سرچشمه می گرفت. برحسب تصادفی عجیب، کمیته ی منطقه ای مسکو، که تماماً پشتیبان لنین بود، در همان روز، یعنی در روز هجدهم، خود را ناچار از انتشار بیانیه ای یافت که تقریباً کلمه به کلمه با فرمول تروتسکی یکسان بود: "حزب ما توطئه گر نیست و ما موعد اعمال خود را مخفیانه تعیین نمی کنیم... هر گاه تصمیم به قیام بگیریم، این مطلب را در ارگان مکتوب خود خواهیم نوشت..." برای پرس و جوهای مستقیم دشمن محال بود بتوان پاسخ دیگری یافت. اما گرچه تروتسکی به حکم رفتار کامنف مجبور به ادای آن بیانیه نشده بود، با این حال همبستگی کاذب کامنف اعتبار بیانیه ی تروتسکی را کاهش داد، آن هم در شرایطی که این همبستگی کاذب امکان روشن تر کردن مبهمات را از دست تروتسکی گرفت.

اما آیا دریافتن این نکته دشوار است که تروتسکی نمی توانست، و حق نداشت، که در برابر دشمن چیزی بیش از آن چه گفت بگوید؟ آیا دریافتن این نکته دشوار است که... هر تصمیمی دامن بر ضرورت قیام مسلحانه، دامن بر پختگی موقع این قیام، و دامن بر تدارک هم جانبه اش، و الخ... لازم می آورد که نه تنها تقصیر بلکه آغازگری اش هم به گردن دشمن انداخته شود.. حيله ی کامنف فریب کاری آشکار و حقیرانه ای بود..."

هنگامی که لنین اعتراض خشماگین خود را از طریق سوردلوف ارسال کرد، هنوز نمی دانست که زینوویف در نامه ای خطاب به هیئت تحریریه ی ارگان مرکزی، اعلام کرده بود که نظریات او "از نظریاتی که مورد حمله ی لنین قرار گرفته اند بسیار دورند." و او "بر بیانیه ی دیروز تروتسکی در شورای پتروگراد، صحه می گذارد." لوناچارسکی، سومین مخالف قیام، مطالب مشابهی در مطبوعات به چاپ رساند. در این میان سردبیرهای ارگان مرکزی هم برای تکمیل این آشفتگی مشنوم با چاپ نامه ی زینوویف -منتشر در ارگان مرکزی در همان روز جلسه ی کمیته ی مرکزی، یعنی روز بیستم- طی جملاتی چنین هم دلی کردند: "ما به نوبه ی خود امیدواریم که با توجه به بیانیه ی زینوویف ( و هم چنین بیانیه ی کامنف در شورا) مسأله فیصله یافته تلقی شود. ما در مسائل بنیادی با یک دیگر هم عقیده ایم و شدت لحن مقاله ی لنین تغییری در این نکته نمی دهد." این هم ضربه ی دیگری از پشت، آن هم از سونی که هیچ کس انتظارش را نداشت. درست در موقعی که زینوویف و کامنف بر علیه تصمیم کمیته ی مرکزی دامن بر ضرورت قیام، دست به تهییج گری علنی در مطبوعات متخاصم زده بودند، ارگان مرکزی حزب "شدت" لحن لنین را محکوم کرد و یک پارچگی خود را با زینوویف و کامنف

در خصوص "مسائل بنیادی" اعلام نمود. انگار در آن لحظات مسأله ای بنیادی تر از مسأله ی قیام می توانست وجود داشته باشد! مطابق با صورت جلسه های اجمالی، تروتسکی در جلسه ی کمیته ی مرکزی اعلام کرد که: "نامه های زینوویف و لوناچارسکی به ارگان مرکزی، و هم چنین اظهارنظر سردبیرها، غیرقابل تحملند." سوردلوف از این اعتراض حمایت کرد.

سردبیرهای ارگان حزب در آن ایام عبارت بودند از استالین و سولکونیکوف. در صورت جلسه ها چنین آمده است: سولکونیکوف اظهار می دارد که در بیانیه ی سردبیرها در خصوص نامه ی زینوویف سهمی نداشته است و این بیانیه را نادرست می داند. "بدین ترتیب معلوم شد که استالین شخصاً و به تنهایی- در برابر عضو دیگر هیئت تحریریه و اکثر اعضای کمیته ی مرکزی- در حساس ترین لحظه ی ممکن، چهار روز پیش از شروع قیام، با بیانیه ای حاکی از هم دلی به حمایت از کامنف و زینوویف برخاسته بود. رفتار او خشم شدیدی را برانگیخت.

استالین با قبول استعفای کامنف مخالفت کرد و چنین دلیل آورد که: "موقعیت ما تماماً با خود در تناقض است." یعنی به دفاع از آشفتگی مشنومی پرداخت که اعضای کمیته ی مرکزی بر اثر مخالفت با قیام در ذهن مردم ایجاد کرده بودند. استعفای کامنف با پنج رأی موافق در برابر ۳ رأی مخالف پذیرفته شد. ضمناً با شش رأی موافق، باز هم با مخالفت استالین، کامنف و زینوویف از ادامه ی مبارزه بر علیه سیاست کمیته ی مرکزی منع شدند. در صورت جلسه آمده است که: "استالین کناره گیری خود را از هیئت تحریریه اعلام می کند." کمیته ی مرکزی برای جلوگیری از پیچیده تر شدن آن موقعیت دشوار، از پذیرفتن استعفای استالین امتناع کرد.

در پرتو افسانه هانی که پیرامون استالین ساخته شده است چنین رفتاری از جانب او ممکن است توضیح ناپذیر به نظر رسد. در حقیقت امر، این رفتار با قالب های روحی او و با روش های سیاسی اش کاملاً جور در می آید. استالین در برابر مسائل بزرگ همیشه عقب می نشیند. البته نه بر اثر ضعف شخصیت، چنان که در مورد کامنف چنین است، بلکه به علت تنگی افق دید و فقدان مخیله ی خلاق. احتیاط آلوده به سوءظننش تقریباً به طور ذاتی او را در لحظه ی تصمیم های بزرگ و اختلاف نظرهای عمیق وادار می کند که به حاشیه بخزد، منتظر بماند، و در صورت امکان خویشتن را در برابر هر دو نتیجه ی ممکن بیمه کند. استالین همراه با لنین به قیام رأی داد؛ زینویف و کامنف بر ضد قیام آشکارا می جنگیدند. با این حال- گذشته از "شدت لحن" انتقادهای لنین- "در مسائل بنیادی با یک دیگر هم عقیده ایم." استالین این نظر را در مقام سردبیر به هیچ عنوان از سر سبک مغزی ابراز نکرد. برعکس، او شرایط موجود و کلمات خویش را به دقت سبک سنگین کرده بود. اما در روز بیستم اکتبر صلاح ندید که پل های خود را به اردوی دشمنان قیام به طور جبران ناپذیری بسوزاند.

این صورت جلسه ها- که ما ناچاریم آن ها را نه از روی نسخه ی اصلی بلکه از روی متن های رسمی شان، به صورتی که به دست دبیرخانه ی استالین حک و اصلاح شده اند، نقل کنیم- نه تنها موضع شخصیت های کمیته ی مرکزی را به ما نشان می دهند، بلکه ضمناً، به رغم اختصار و خشکی شان، آئینه ی تمام نمائی از رهبری حزب- به همان شکلی که در واقعیت وجود داشت و با همه ی تناقض های درونی و دودلی های اجتناب ناپذیر یکایک اعضایش- در برابر چشم هایمان قرار می دهند. نه فقط

کل تاریخ، بلکه جسورترین چرخش های تاریخ هم به دست افرادی تحقق می پذیرد که همه ی خصوصیات بشری را دارا هستند. اما آیا این نکته از اهمیت آن چه تحقق می پذیرد نره ای می کاهد؟

اگر می توانستیم درخشان ترین پیروزی های ناپلئون را روی پرده به نمایش درآوریم، آن گاه در کنار نبوغ و وسعت دید و قدرت ابداع و دلاوری، بی تصمیمی یکایک مارشال ها و آشفته فکری ژنرال ها و ناتوانی آنان را در خواندن نقشه ها، و هم چنین حماقت افسرها، و نیز هول و هراس هنگ ها را هم می دیدیم، و حتی افرادی را که شلوار خود را از فرط ترس کثیف کرده اند. چنین سند واقع بینانه ای فقط به این امر گواهی می داد که ارتش ناپلئون نه از عروسک های خودکار افسانه ای بلکه از فرانسوی هائی متشکل شده بود که در فاصله ی مابین دو عصر زاده شده و رشد کرده بودند. در این میان تصویر ضعف های انسانی فقط شکوه و جلال بیشتری به کل ماجرا می بخشید و بس.

نظرپردازی کردن درباره ی انقلاب پس از وقوعش بسیار آسان و جذب انقلاب به درون گوشت و خونت پیش از وقوع آن بسیار دشوار است. نزدیک شدن قیام همیشه ناگزیر در حزب های انقلابی ایجاد بحران کرده است، و از این پس نیز همواره چنین بحران هائی را ایجاد خواهد کرد. تجربه ی پخته ترین و انقلابی ترین حزب تاریخ جهان نیز این نکته را تأیید می کند. در اثبات این نکته همین بس که لنین، چند روز پیش از نبرد، خود را ناچار دید که اخراج دو تن از صمیمی ترین و برجسته ترین پیروان خویش را از حزب خواستار شود. اخیراً برخی از مورخان کوشیده اند تا این مناقشه را "تصادمی" ناشی از اختلاف های شخصی جلوه دهند، اما مقصود از این

کوشش فقط تقدیس گذشته ی حزب است و بس. درست به همان شکل که نین در ماه های پانیز ۱۹۱۷ به نحوی کامل تر و ثابت قدم تر از دیگران ضرورت عینی قیام و اراده ی معطوف به انقلاب توده ها را به بیان درآورد. زینوویف و کامنف هم به نحوی صریح تر از دیگران گرایش های بازدارنده ی حزب، تزلزل ها، نفوذ ارتباط های خرده بورژوائی، و فشار طبقات، حاکم را در وجود خویشان جمع کرده بودند.

اگر همه ی کنفرانس ها، مباحثات و مراعات شخصی ای که فقط در ماه اکتبر در میان قشرهای فوقانی حزب بلشویک صورت گرفتند به وسیله ی چند تن تندنویس ثبت شده بودند، نسل های آینده می توانستند خود را متقاعد کنند که عزم لازم برای براندازی حکومت موقت از طریق چه مبارزات درونی شدیدی در وجود سران حزب متبلور شد. گزارش تندنویسان در عین حال نشان می داد که حزب انقلابی تا چه حد نیازمند دموکراسی داخلی است. میل به مبارزه از پیش انبار نمی شود، و از بالا نیز تزریق نمی گردد- این میل باید در یکایک مراحل مستقلاً تجدید و تقویت شود.

در سال ۱۹۲۴، استالین با اشاره به گفته ی نویسنده ی کتاب حاضر دایر بر این که: "حزب ابزار بنیادی انقلاب پرولتری است،" چنین سوالی را مطرح کرد: "اگر ابزار بنیادی انقلاب ما بد بود، پس انقلاب چگونه پیروز شد؟" طعنه ی او نادرستی بدوی این اعتراض را نمی پوشاند. مابین قدیسان به آن شکل که کلیسا ترسیمشان می کند و شیاطین به صورتی که به دست نامزدهای قداست تصویر می شوند، انسان های واقعی قرار دارند. و همین انسان های واقعی تاریخ را می سازند. صلابت حزب بلشویک در فقدان اختلافات و دودلی ها و حتی دغل بازی ها ظاهر نمی شد، بلکه در این نکته تجلی می کرد

که این حزب در دشوارترین شرایط از طریق بحران های داخلی انسجام خود را به دست می آورد و برای مداخله ی قاطع در سیر حوادث فرصت را در می یافت. این بدان معناست که حزب در مجموع ابزار با کفایتی برای انقلاب بود.

احزاب اصلاح طلب در عمل بنیاد چیزی را که قصد اصلاحش را دارند لایتغیر می انگارند. از این رو ناگزیر تسلیم افکار و اخلاقیات طبقه ی حاکم می شوند. سوسیال دموکرات ها پس از صعود بر گرده ی طبقه ی کارگر، صرفاً به یک حزب تراز دوم بورژوائی تبدیل شدند. بلشویزم آفریننده ی نوعی از انقلابیون راستین بود که شرایط زندگی شخصی، افکار، و داورى های اخلاقی خود را تابع هدف های تاریخی ای می سازند که آن هدف ها با جامعه ی موجود آشتی ناپذیرند. فاصله ی لازم از جهان بینی بورژوائی به وسیله ی آشتی ناپذیری پیگیری در حزب حفظ می شد که الهام بخش آن آشتی ناپذیری شخص نلین بود. نلین بی آن که خستگی به خود راه دهد همواره با چاقوی تیز خود مشغول قطع روابطی بود که هر محیط خرده بورژوائی مابین حزب و عقاید رسمی اجتماع ایجاد می کند. نلین در عین حال به حزب آموخت که عقاید اجتماعی خود را بیافریند، و آن عقاید را بر افکار و احساسات طبقات به پا خاسته استوار سازد. بدین ترتیب حزب بلشویک از طریق گزینش و آموزش، و از راه مبارزه ی مداوم، نه تنها محیط سیاسی که محیط اخلاقی خود را هم آفرید، محیطی که از عقاید اجتماعی بورژوائی مستقل بود و به طور آشتی ناپذیری در قطب مخالفش قرار داشت. فقط همین امر به بلشویک ها اجازه داد که بر دودلی های موجود در صفوف

خود فائق آیند و در عمل آن عزم جزم شجاعت آمیزی را نشان دهند که پیروزی اکتبر بدون آن ناممکن می بود.

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶